

سید حمید حسینی

درس‌هایی از زیارت عاشورا

بنیاد امام علی (علیه السلام)
بخارست

درس‌هایی از زیارت عاشورا



بنیاد امام علی (علیه السلام) - بخارست

<https://imamali.ro>

رایانامه: info@imamali.ro

اهمیت و جایگاه زیارت عاشورا ۳

سلام: رحمت و خوبی الهی ۶

لعن: اعلام موضع در برابر ظلم ۱۱

کرامت: ارزش واقعی انسان ۱۹

موالات: پیوند ناگسستنی با خدا ۲۷

آبرو ۳۶

تقرّب ۴۲

مقام محمود ۴۷

همراهی ۵۲

زندگانی و مرگ اهل‌بیتی ۵۹

انتقام خون خدا ۶۶

۱- اهمیت و جایگاه زیارت عاشورا

فرصت طلایی محرم

دهه محرم و ایام عزاداری حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) فرصتی مغتنم است برای تجدید عهد، احیای روحیه و شستشوی دل‌ها با محبت عزیزترین عزیزان خداوند. این دوران، زمان بازگشت به زیباترین محبت‌های الهی و ارزش‌های معنوی و انسانی است. شکر خداوند که چنین توفیقی نصیب ما شد تا خدمتگزار چنین مجالسی باشیم و از این فرصت بهره‌مند گردیم.

بسیاری در این روزها آرزوی حضور در مجالس عزاداری را دارند، اما ممنوعیت‌ها، بیماری‌ها یا مشکلات دیگر مانع می‌شود. الحمدلله که ما این توفیق را داریم. پس باید قدر این فرصت را بدانیم، در کنار هم باشیم و یاری‌گر یکدیگر. با توجه به شرایط بیماری‌های رایج، لازم است قوانین بهداشتی را رعایت کنیم: ماسک بزنیم، فاصله‌گذاری اجتماعی را حفظ کنیم تا هم قوانین کشور رعایت شود و هم خدای نکرده این مجلس پربرکت باعث بیماری کسی نشود.

زیارت عاشورا: دریایی از معرفت

یکی از موضوعات مهمی که در محرم تجدید عهد می‌شود و هر شب توفیق داریم آن را پس از نماز جماعت به جای آوریم، زیارت عاشورای حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) است. این زیارت، متنی زیبا، پرمعنا، عمیق و شگفت‌انگیز است، هم از جهت محتوا و هم از جهت آثار و برکاتی که به تجربه ثابت شده است.

افراد بسیاری با اعتقاد و مداومت بر این زیارت، آثاری دیده‌اند، حاجات‌شان برآورده شده و برکاتی در زندگی‌شان حاصل گشته که غیرقابل انکار است. در این شب‌ها، نکته‌هایی از زیارت عاشورا را با هم مرور می‌کنیم تا با معرفت بیشتر این زیارت را بخوانیم. امید است این محتوا و زیبایی آن چنان دل‌های ما را جذب کند که بتوانیم در ایام دیگر نیز به خواندن آن مداومت داشته باشیم.

اعتبار و منابع زیارت عاشورا

این زیارت‌نامه از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) نقل شده است. راویان آن، راویان قابل توجهی هستند و منابع آن نیز معتبر و قابل اعتماد. قدیمی‌ترین نقل مکتوب زیارت عاشورا که به دست ما

رسیده، مربوط به قرن چهارم هجری است. خود زیارت‌نامه البته در قرن اول، در زمان امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) انشاء و بیان شده است.

منابع دست اول این زیارت عبارتند از: مصباح المتعبد شیخ طوسی و کامل‌الزیارات ابن قولویه، هر دو از منابع معتبری که فقها و علما به آن‌ها اعتماد داشتند. از نظر تجربی و سنت شیعی نیز که در آن تردیدی نیست، نسل در نسل شیعیان به این زیارت باور داشتند، به آن مداومت ورزیدند و نتایج مثبت گرفتند.

مضامین و محتوای این زیارت نشان از اعتبار متن دارد: بلند، زیبا، دلنشین و سازنده است. البته در احادیث ممکن است درباره روایان نظرات مختلفی وجود داشته باشد. برخی ممکن است راوی را معتبر بدانند و برخی دیگر نه. اینها نظرات علمی و تخصصی است که قابل احترام و طبیعی هستند.

احترام به نظرات علمی و تخصصی

متأسفانه بین ما رایج شده که وقتی فردی نظر علمی متفاوتی درباره راوی یا کتابی ارائه می‌دهد، با تهمت و دشنام مواجه می‌شود. چنین برخوردی با مکتب اهل بیت سازگار نیست. کار علمی ارزش دارد و نظرات علمی محترم است. ما حق نداریم کسی را متهم کنیم یا به او بدگویی کنیم.

باید سطح نگاه خود را ارتقا دهیم و از نگاه صفر و صدی دوری کنیم. اگر محقق پس از بررسی علمی به نتیجه‌ای رسید، نباید فوراً او را متهم کنیم. نهایتاً می‌توانیم بگوییم: «به نظر من اشتباه می‌کنی، چون فلان عالم متخصص دیگری نظر متفاوتی دارد.» نه اینکه صرفاً به این دلیل که همه ما زیارت عاشورا را تاکنون به شکل خاصی می‌خواندیم، هر نظر متفاوتی را رد کنیم و به صاحب آن بدگویی کنیم.

محققان ارزشمندی کار علمی دقیق انجام داده‌اند. برخی نسخه‌های اولیه را بررسی کردند و به نتایج مختلفی رسیدند. مثلاً درباره عبارات لعن در آخر زیارت عاشورا، برخی دریافتند که در منابع اولیه تفاوت وجود دارد. اما این امر اهمیت زیادی ندارد، چرا که محققان دیگری نیز بررسی کرده و به نتیجه‌ای دیگر رسیده‌اند. باید یاد بگیریم که کار علمی ارزش دارد و نظرات علمی را محترم بشماریم.

تنوع نسخه‌ها و حفظ وحدت

حتی نسخه‌ها و متون معتبری از زیارت عاشورا وجود دارند که بدون عبارات مورد اختلاف هستند. هم در مصباح المتعجل شیخ طوسی و هم در کامل‌الزیارات، متن اصلی بدون آن عبارات آمده است. بنابراین زیارت عاشورا اگر با آن نسخه خوانده شود، می‌تواند وحدت‌بخش باشد.

اغلب مسلمانان جهان و اکثر اهل سنت، یزید را لعن می‌کنند و در خطا کار بودن او شکی ندارند. آنان محبت امام حسین (علیه‌السلام) را دارند و دوستدار اهل بیت پیامبرند. با متن غیرمشهور زیارت عاشورا، اصلاً مشکلی وجود ندارد. حتی با متن مشهور نیز، با ملاحظات لازم، هیچ مشکلی پیش نمی‌آید.

می‌توان حتی متن مشهور زیارت عاشورا را برای فرد غیرشیعه توضیح داد و گفت: «این یک اختلاف تاریخی است. ما به مقدسات شما توهین نمی‌کنیم. شما معتقدید آنان راه پیامبر را رفتند، ما معتقدیم نرفتند. اگر راه پیامبر را نرفتند و باعث انحراف شدند، لعنت بر آنها باد.» این تنها یک اختلاف تاریخی است، نه توهین به مقدسات دیگران.

برکات زیارت عاشورا

چرا باید این همه خیر، برکت و نورانیت را از دست بدهیم؟ از علمای بزرگ نقل شده که در اثر مداومت بر زیارت عاشورا، برکات فراوانی در زندگی‌شان دیده‌اند، حاجات‌شان برآورده شده و گره‌هایی در زندگی‌شان باز شده است. اگر عبارتی را نمی‌پسندید، نسخه دیگری همین زیارت را بخوانید که همه این معارف در آن هست، اما آن عبارت خاص در آن نیست. حیف است زیارت عاشورا را از دست داد.

امید است در این شب‌ها توفیق داشته باشیم نکته‌هایی از این دریای معرفت را با هم مرور کنیم. زیارت عاشورا می‌تواند انسان را حفاظت کند، او را ارتقا دهد و نردبانی برای معنویت ما باشد. ان شاء الله توفیق داشته باشیم هر شب با معرفت بیشتری زیارت را بخوانیم و روز عاشورا بتوانیم حق این زیارت را تا آنجا که توانمان هست، ادا کنیم.

۲- سلام: رحمت و خوبی الهی

سلام در زیارت عاشورا

از همان ابتدای زیارت عاشورا، یکی از مطالبی که مکرر تکرار می‌کنیم، سلام‌هایی است که به سید و سالار شهیدان، حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه‌السلام) عرضه می‌داریم. از همان آغاز می‌گوییم:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ

سپس ادامه می‌دهیم:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ

هفت سلام یا در برخی نسخه‌ها هشت سلام در ابتدای زیارت عاشورا عرضه می‌کنیم، و در وسط و پایان زیارت نیز دوباره به مولایمان امام حسین (علیه‌السلام) سلام می‌دهیم. این سلام‌ها چه معنایی دارند؟ خود مفهوم سلام باید برای ما روشن شود تا با معرفت و دقت بیشتری سلام‌های خود را به آن درگاه نورانی عرضه کنیم.

سلام یکی از رایج‌ترین و پرکاربردترین کلمات در زندگی روزمره ماست. ما دائم وقتی همدیگر را می‌بینیم، به هم سلام می‌کنیم. یکی از آداب بسیار مهم و تأکید شده، و حتی از احکام شرعی است که وقتی کسی به ما سلام می‌کند، واجب است جواب سلام بدهیم، حتی اگر در نماز باشیم. این نکته‌ای است که ما را به درک بهتر معنای سلام رهنمون می‌کند.

معنای سلام

سلام یعنی خوبی، خوشی، سلامتی، بی‌عیبی، بی‌نقصی و بدون آمیختگی با بدی، ناراحتی و ناخوشی. از همه مهم‌تر، سلام یکی از اسماء خداوند است. در آخر سوره حشر، خداوند می‌فرماید:

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهِيمُنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ
سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ (الحشر: ۲۳)

«اوست خدایی که جز او معبودی نیست، همان فرمانروای پاک، سلامت‌بخش، مؤمن به حقیقت خود که نگهبان، عزیز، جبار و متکبر است. پاک است خدا از آنچه با او شریک می‌گردانند.»

خداوند خود سلام است. اگر سلامی در عالم وجود دارد، جلوه و بازتاب صفات و ویژگی‌های خوب خداست. وقتی با قرآن بیشتر آشنا می‌شویم، می‌بینیم که قرآن این صفت الهی را به عنوان هدف و مقصد هستی معرفی می‌کند. خداوند هم خودش سلام است، هم سلام را به دیگران عطا می‌کند، و هم دیگران را به سوی سلام دعوت می‌کند. آن منزلگاه و مقصدی که برای بندگان خود طراحی کرده، نامش «دارالسلام» است؛ بهشت، سرای سلام، جایی که فقط سلام وجود دارد.

﴿لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (الأنعام: ۱۲۷)

«برای آنان، نزد پروردگارشان سرای عافیت است، و به پاداش آنچه انجام می‌دادند، او یارشان خواهد بود.»

انسان‌های متقی و پاک به دارالسلام می‌رسند. سلام در قرآن بارها تکرار شده است:

﴿سَلَامٌ قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِيمٍ﴾ (یس: ۵۸)

«از جانب پروردگاری مهربان، به آنان سلام گفته می‌شود.»

خدای مهربان سلام می‌کند و بندگان خود را به راه‌های سلامت هدایت می‌کند:

﴿يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾ (المائدة: ۱۶)

«خدا هر که را از خشنودی او پیروی کند، به وسیله آن کتاب به راه‌های سلامت رهنمون می‌شود، و به توفیق خویش، آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون می‌برد و به راهی راست هدایتشان می‌کند.»

سلام در آفرینش

خداوند هستی را بر اساس سلام آفریده است. او هم خود خوب مطلق است، هم هر چیزی که آفریده خوب است، و هم می‌خواهد بندگان خود را به خوبی مطلق برساند. او دست کسانی را که از این خوبی‌ها جدا می‌شوند می‌گیرد و آنان را دعوت می‌کند. تجلّی او در هستی، همه‌اش سلام است.

سلام یعنی بیان خوبی، بیان زیبایی، بیان آشنایی، و دوری از نفرت، کینه و زشتی‌ها. کسی که چشم باطن و بینش خود را باز کند، متوجه می‌شود که «سَلَامٌ قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِيمٍ» که قرآن گفته در بهشت خدا به بندگان سلام می‌کند، تنها برای آخرت نیست، بلکه برای همین دنیا هم هست. هر پدیده‌ای در این عالم را که نگاه کنید، سلام خدا را می‌شنوید.

آنهایی که چشمشان باز شد، از طلوع خورشید سلام خدا را می‌شنوند، از شکفته شدن گل سلام خدا را درک می‌کنند. به قول مولوی:

باغ سلام می‌کند، سرو قیام می‌کند / سبزه پیاده می‌رود، غنچه سوار می‌رسد

هرجا را نگاه کنیم، سلام خدا، رحمت خدا و مهربانی خداست. او خود سلام است، خود مهربانی است، خود خوبی است، و می‌خواهد مخلوقاتش را به خوبی برساند.

دو نوع مهربانی الهی

مهربانی خدا در به خوبی رساندن مخلوقاتش دو نوع است:

نوع اول: مهربانی متوسط و به خوبی رساندن حداقلی است. یعنی مخلوقات را خوب می‌آفریند؛ مخلوق خدا بی‌عیب و نقص است، همه چیز خوب است و همه چیز سر جای خود قرار دارد.

نوع دوم: مهربانی حداکثری است که بی‌نهایت است. این سلام و رحمت حداکثری را چگونه می‌توان به دست آورد؟ قرآن می‌گوید:

﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾ (الرعد: ۲۴)

«درود بر شما به پاداش آنچه صبر کردید. راستی چه نیکوست فرجام آن سرا!»

قرآن می‌گوید این سلام را چگونه می‌توان به دست آورد؟ باید صبر کرد. کسانی که در زندگی خود صبر می‌کنند، تحمل می‌کنند، پا روی هوا و هوس، ادعاها و خودخواهی‌های خود می‌گذارند، به آن رحمت بی‌انتها می‌رسند.

سلام یادآوری رحمت خداوند

وقتی سلام را در قرآن بررسی می‌کنیم، متوجه می‌شویم که سلام اصولاً یعنی رحمت و مهربانی خداوند. آنگاه درک می‌کنیم که هر سلامی که در این عالم گفته می‌شود، یادآوری رحمت خداست و طلب رحمت و خوبی‌های الهی است.

در تعقیبات نماز روایت شده که پس از نماز، که با سلام پایان می‌یابد، این دعا را بخوانیم:

اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَ مِنْكَ السَّلَامُ وَ لَكَ السَّلَامُ وَ إِلَيْكَ يَعُودُ السَّلَامُ

خدایا! تویی خدای سلامت بی‌عیب، و سلامت تنها از تو سرچشمه می‌گیرد و تنها از آن توست و به سوی تو بازمی‌گردد.

خداوند، تو خودت سلامی، هر سلامی از توست، هر سلامی برای توست، و هر سلامی به تو برمی‌گردد.

سلام و صلوات بر پیامبر

برای درک بهتر معنای سلام، به آیه‌ای از سوره احزاب توجه کنیم که همیشه پس از نماز خوانده می‌شود:

﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (الأحزاب: ۵۶)

«خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او درود فرستید و به فرمانش به خوبی گردن نهید.»

در این آیه، خداوند سلام دادن بر پیامبر را در کنار صلوات فرستادن بر او قرار داده است: «صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا». البته این سلام که به پیامبر می‌کنیم، باید از جنس تسلیم باشد.

ما در صلوات چه کار می‌کنیم؟ صلوات یک دعاست؛ می‌گوییم: «خدایا، رحمت خود را بر پیامبر ما نازل کن.» این یعنی چه؟ یعنی من با این مقام پست خود دارم واسطه می‌شوم که خدا رحمت و فیض خود را بر

پیامبر با آن مقام عالی و متعالی نازل کند. من در این میان چه کاره هستم؟ من کجای کار هستم که بخواهم واسطه فیض به پیامبر باشم؟

این عظمت، لطف و مهربانی خداست که ما کوچک‌ها را هم به بازی گرفته و گفته: «تو هم بیا، آن رحمت من از طریق تو هم برسد به بلندترین قله‌ها.»

استاد شهید مطهری مثالی می‌زند: اگر کسی باغ پر از گلی داشته باشد و کارگری را برای رسیدگی به این گل‌ها و باغبانی استخدام کرده باشد، آن کارگر که رتبه پائینی دارد، وقتی صاحب باغ با مقاش می‌آید، دسته گلی از گل‌های باغ می‌چیند و با احترام به او هدیه می‌کند. این کارگر از خودش چیزی به صاحب باغ نمی‌دهد؛ او هرچه دارد از صاحب باغ است. این دسته گل هم که چیده از باغ همین صاحب باغ است.

اما وقتی به او اجازه دادند در این باغ باشد، وقتی امکان و اختیار دادند که از این گل‌ها مراقبت کند، دسته گل درست کند و هدیه دهد، به چه کسی دارد خیر می‌رساند؟ به صاحب باغ یا به خودش؟ جایگاه، مقام و عزت او در این باغ چه کسی دارد بالاتر می‌رود؟ خودش!

سلام ما به امام حسین (علیه‌السلام)

سلام ما به ابا عبدالله الحسین (علیه‌السلام) در زیارت عاشورا، علاوه بر آنکه رسیدن رحمت، خوبی و فیض الهی است، واسطه شدن ما برای رساندن این رحمت به آن مقام رفیع است.

در زیارت عاشورا ابتدا خودمان سلام می‌کنیم: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ». سپس ادامه می‌دهیم: «سلام بر تو ای فرزند رسول خدا، سلام بر تو ای فرزند امیرالمؤمنین، سلام بر تو ای فرزند فاطمه زهرا، سلام بر تو ای خون خدا.»

پس از آن می‌گوییم: «عَلَیْكُمْ مِنْ جَمِيعاً سَلَامُ اللَّهِ». دقت کنید: ابتدا خودمان سلام می‌کنیم، سپس می‌گوییم سلام خدا را ما به تو تقدیم می‌کنیم. سلام خدا، چون الآن مال خداست. خوبی مال خداست، رحمت مال خداست، برای ما نیست. ولی ما را راه دادند در این باغ، به ما اجازه دادند وارد شویم و از این سلام، از این رحمت، از این فیض واسطه شویم، وسیله شویم. ما یک دسته گلی می‌چینیم و تقدیم صاحب باغ می‌کنیم، و حتماً این سلام جواب دارد.

۳- لعن: اعلام موضع در برابر ظلم

گفتیم در زیارت عاشورا با سلام شروع می‌کنیم و جملات ابتدایی این زیارت نورانی، سلام‌هایی است که به سید و سالار شهیدان، حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه‌السلام) تقدیم می‌کنیم. گفتیم سلام نام خداست، نمود و نمایان کردن رحمت، مهربانی و خوبی خداست.

خداوند برای هستی این تدبیر را کرده که از رحمت خود، از خوبی خود، همه‌جا را منتشر و آکنده کند، و همه چیز به خوبی، خوشی، زیبایی و مهربانی ختم شود. به همین خاطر بنای خدا این است که بندگان او با هم مهربان باشند، به هم سلام کنند و همدیگر را که می‌بینند، به هم اعلام کنند که: «من با تو خوبم، من با تو مهربانم، تو از من هیچ بدی نخواهی دید.»

از سلام تا لعن

سلامی که ما به همدیگر می‌کنیم معنایش این است: «از من هیچ بدی به تو نخواهد رسید، من به تو فقط مهربانی و خوبی خواهم کرد، و چیزی جز خوبی بین ما حاکم نخواهد بود.» وقتی دو نفر همدیگر را دوست داشته باشند، با هم آشنا باشند و بنای بدی با هم را نداشته باشند، به هم سلام می‌کنند. خداوند نیز امر کرده که همه بندگان به هم سلام کنند.

اما در ادامه زیارت عاشورا، پس از این سلام‌ها، لحن تغییر می‌کند و جریان عوض می‌شود. ما یاد می‌کنیم از ستم‌ها، از بدی‌ها، از زشتی‌ها و از پلیدی‌هایی که بر سر بهترین بندگان خدا آمد. پس از سلام‌ها، می‌گوییم:

يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ وَ جَلَتْ وَ عَظُمَتِ الْمُصِيبَةُ بِكَ عَلَيْنَا وَ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ الْإِسْلَامِ

«ای ابا عبدالله، به‌راستی بزرگ شد سوگواری تو و گران و عظیم گشت مصیبت تو بر ما و بر همه اهل اسلام.»

حسین جان، چه مصیبت بزرگی، چه ستم بزرگی، چه بدی‌ها و زشتی‌هایی در حق شما اعمال کردند! و چون چنین کردند، بلافاصله شروع می‌کنیم به لعن و نفرین:

فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَسَّسَتْ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ

«خدا لعنت کند امتی که اساس ظلم و ستم را بر شما اهل بیت رسول بنیاد کردند.»

خدا لعنت کند آن کسانی که اساس و بنیان این زشتی‌ها و بدی‌ها را گذاشتند.

لعن یعنی اعلام موضع

در کنار آن سلام، در کنار آن مهربانی، در کنار آن زیبایی، در کنار آن عرض ادب بدون ذره‌ای زشتی، تندى و خشونت، وقتی با کسانی مواجه می‌شویم که نمی‌خواهند این جریان زیبایی‌ها، مهربانی‌ها و انسانیت در بین بندگان خدا برقرار باشد، نمی‌توانیم تحمل کنیم و نمی‌توانیم بپذیریم.

سلام، محبت و مهربانی معنا و مفهوم ندارد بدون اعلام موضع در برابر نامهربانی‌ها. اگر من واقعاً کسی را دوست دارم و به او علاقه دارم، امکان ندارد دشمنان او را دوست داشته باشم. نمی‌شود که بگویم یک کسی را دوست دارم، ولی دشمن او را هم دوست دارم. این دروغ است.

خدا در قرآن می‌فرماید:

﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ﴾ (الأحزاب: ۴)

«خداوند برای هیچ مردی در درونش دو دل ننهاده است.»

خدا در وجود انسان دو دل قرار نداده؛ هر کسی یک دل دارد. نمی‌تواند کسی بگوید: «من با این دلم تو را دوست دارم، با آن دلم دشمنت را دوست دارم.» این امکان ندارد، محال است.

وقتی کسی عاشق خوبی‌ها، زیبایی‌ها و ارزش‌ها شد، و انسانی را به این خاطر که او نمود خوبی‌هاست، که در این عالم تجسم و تجلی سلام خدا، مهربانی خدا، زیبایی خداست، دوست داشت، دیگر نمی‌تواند با بدی‌ها سازش کند.

من چرا حسین (علیه‌السلام) را دوست دارم؟ چرا به حسین (علیه‌السلام) سلام می‌کنم؟ آیا به این خاطر که او امام یک فرقه‌ای است که پدر و مادرم وقتی به دنیا آمدم، پیرو آن فرقه بودند؟ اگر این باشد، چه ارزشی دارد؟ این دوست‌داشتن چیزی جز خودخواهی نیست. من خودم را دوست دارم، چون فرقه خودم مال من است. با همین منطق، هر کسی هر رئیس و سرکرده و فرمانده‌ای را باید دوست داشته باشد.

نه! من وقتی می‌گویم حسین (علیه‌السلام) را دوست دارم، به این خاطر است که خوبی را دوست دارم، زیبایی را دوست دارم، اخلاق و انسانیت را دوست دارم، و در حسین (علیه‌السلام) چیزی جز خوبی نمی‌بینم.

اگر من حسین (علیه السلام) را به خاطر خوبی و انسانیت دوست دارم، پس یعنی از ظلم، از ستم، از بدی و از حق کشی بیزارم و متنفرم.

دو محور زیارت عاشورا

سرتاسر زیارت عاشورا را که بررسی کنید، می بینید ما دو حرف داریم. اگر بخواهیم زیارت عاشورا را در دو کلمه خلاصه کنیم، این دو کلمه عبارتند از:

اول: عشق و محبت به خوبی ها

دوم: ابراز انزجار از بدی ها

زیارت عاشورا مسیر تعالی و نزدیک شدن ما به خوب مطلق است، به خدای زیبایی ها. چگونه می شود به این خدا نزدیک شد؟ در ادامه زیارت می خوانیم: «وَأَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ». حسین جان، من با این حرف هایی که می زنم، با این عشق ورزی که با تو می کنم، دارم به خدا نزدیک می شوم، دارم به خوبی ها نزدیک می شوم.

محبت به خوبی، امکان ندارد جز با نفرت از بدی تحقق یابد. سرتاسر زیارت عاشورا یا سلام به حسین (علیه السلام) است، یا لعن و نفرین به دشمنان حسین (علیه السلام). و این دو به هم پیوند دارند و از هم جداشدنی نیستند.

توّلّی و تَبَرّی از اصول دین

بسیاری می گویند «تَوَلّی» و «تَبَرّی» از فروع دین است و ما باید به آن اهمیت بدهیم. من عرض می کنم: نه، از اصول دین است.

دین یعنی چه؟ یعنی خوب زندگی کردن و درست زندگی کردن. اگر دین یعنی درست زندگی کردن، اولین اصل در درست زندگی کردن این است که من بدی ها را بشناسم و آن ها را کنار بگذارم. از بین گزینه های مختلفی که در زندگی در برابرم هست، ابتدا باید بدی ها را کنار بگذارم تا بتوانم خوبی را انتخاب کنم. این می شود اصل دین.

لعن یعنی چه؟

برخی می‌گویند: «چرا لعن می‌کنید؟» چون تصور می‌کنند لعن یعنی دشنام دادن و ناسزا گفتن، در حالی که اصلاً معنای لعن ناسزا و دشنام نیست. این اشتباهی است که جا افتاده. گاهی ما می‌خواهیم کسی را دشنام بدهیم، می‌گوییم: «لعنت بر او»، در حالی که لعنت اصلاً معنی دشنام ندارد.

در مکتب ما، حرف زشت و دشنام ممنوع است. دشنام حتی به بدترین دشمنان خدا هم ممنوع است. قرآن می‌فرماید:

﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ (الأنعام: ۱۰۸)

«و آنهایی را که جز خدا می‌خوانند دشنام مدهید، که آنان از روی دشمنی و به نادانی، خدا را دشنام خواهند داد.»

شما حق ندارید فحش بدهید، حتی به بت‌ها حق ندارید فحش بدهید. یاران امیرالمؤمنین در جنگ، در مقابل پست‌ترین انسان‌هایی که آمده بودند خونشان را بریزند، از شدت خشم برافروخته شدند و شروع کردند به بدگویی. امیرالمؤمنین فرمود: «من دوست ندارم شما ناسزاگو باشید. شیعه من دشنام نمی‌دهد و فحش نمی‌دهد.»

اما همین مکتب می‌گوید لعن کردن بالاترین عبادت است. چرا؟ به این خاطر که لعن معنایش اعلام موضع و اعلام بیزاری است. اگر من به یکی بگویم: «من با تو نیستم»، آیا به او فحش داده‌ام؟ اگر بگویم: «ما با شما نیستیم»، آیا این فحش است یا اعلام موضع؟

ضرورت اعلام موضع

اگر ما موضع خود را اعلام نکنیم، فریاد نزنیم و شفاف نکنیم، خاصیت این دنیا، خاصیت این اجتماع، خاصیت انسان و خاصیت زندگی این است که اگر موضع خود را روشن نکنی، در بزنگاه‌ها و موقعیت‌های حساس، به آن طرف می‌روی و خطاها ترکیب می‌شوند.

برای اینکه خطاها ترکیب نشود، به ما گفته‌اند: سفت، محکم، رسا و بلند بگویید که ما با ظلم نیستیم، ما با ستمکاران نیستیم. خدا لعنت کند:

﴿أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ (هود: ۱۸)

«هان! لعنت خدا بر ستمگران باد.»

قرآن می‌گوید: موضع شما علیه ظلم باید شفاف و بلند باشد. معنایش این است که شما نگوئید: «نه، ما با آن‌ها نیستیم، ولی از آن طرف هم فعلاً ملاحظه می‌کنیم، یک ذره هوای آن‌ها را هم داشته باشیم، هم این طرف را داشته باشیم هم طرف دیگر را.» نه، نه، این نمی‌شود.

سوره ممتحنه: مرامنامه سیاست خارجی اسلام

قرآن بارها درباره این موضوع سخن گفته است. از همه‌جا شفاف‌تر و مهم‌تر، سوره ممتحنه است. سوره ممتحنه، مرامنامه سیاست خارجی جامعه اسلامی است. سوره کوتاهی هم هست، ۱۳ آیه. خیلی روشن‌گر است. سوره ممتحنه از ابتدا این‌طور شروع می‌شود: «ای مؤمنین، با دشمنان دین دوستی نکنید. نشود به خاطر منافع، رودربایستی، فامیلی بودن یا کار و کاسبی، با دشمن دین دوستی کنید. سفت و محکم بایستید.»

در شأن نزول سوره ممتحنه، فردی به نام حاطب در مدینه بود. او از مؤمنین و از یاران پیامبر بود، ولی خانواده‌اش در مکه بودند. او نگران خانواده‌اش بود که مبادا مشرکین آن‌ها را اذیت کنند. حاطب پشت پرده و پنهانی با مشرکین ارتباط برقرار کرده بود تا آن‌ها هوای خانواده‌اش را داشته باشند.

سوره ممتحنه می‌گوید: نه، خدا و رسول از خانواده تو مهم‌ترند. تو نمی‌توانی به خاطر خانواده‌ات با دشمن دین، با دشمن خدا، ارتباط برقرار کنی، رفاقت داشته باشی. آنجا باید سفت و محکم موضع داشته باشی و خط خود را کاملاً جدا کنی.

اما همین سوره ممتحنه در ادامه، در آیه نهم می‌فرماید: فکر نکنید که منظور این است که با همه دنیا باید دعوا کنید، با همه کسانی که مثل شما فکر نمی‌کنند و هم‌عقیده شما نیستند باید دشمن باشید و با هیچ‌کس رابطه برقرار نکنید. اصلاً این نیست:

﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ (الممتحنه: ۸)

«خدا شما را از کسانی که در کار دین با شما نجنگیده و شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند، باز نمی‌دارد که با آنان نیکی کنید و با ایشان عدالت ورزید، زیرا خدا دادگران را دوست می‌دارد.»

فکر نکنید منظور خدا این است که وقتی کسی دارد با شما دشمنی می‌کند، دارد خنجر می‌زند و با دین شما مقابله می‌کند، شما سفت بایستید. اگر کسی هست که مسلمان نیست، هم‌فکر شما نیست، هم‌عقیده شما نیست، حتی اگر مسیحی، یهودی یا حتی بت‌پرست است، با او دوست باشید، خوبی کنید و محبت کنید: «أَنْ تَبْرُوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ».

یک مسلمان واقعی با همه انسان‌ها خوب است، با همه انسان‌ها سلام است.

سلام در قرآن

برخی می‌گویند: «سلام فقط برای مؤمنین است، ما باید فقط به مؤمنین سلام بدهیم.» این حرف غلط است و خلاف قرآن. قرآن بارها همین سلام را به آن‌ها هم دستور می‌دهد:

﴿فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾ (الزخرف: ۸۹)

«از ایشان روی برتاب و بگو: به سلامت. پس زودا که بدانند.»

آنهایی که اذیت می‌کنند، آنهایی که با تو همراهی نمی‌کنند، راه خود را از آن‌ها جدا کنید، ولی سلام کنید به آن‌ها.

﴿وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾ (الفرقان: ۶۳)

«و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند، به ملایمت پاسخ می‌دهند.»

آدم‌های جاهل و آدم‌هایی که در مسیر دیگر هستند، مثل ما فکر نمی‌کنند، قرآن می‌گوید به آن‌ها سلام کنید، مهربان باشید و محبت کنید: «تَبْرُوهُمْ».

امام صادق (علیه‌السلام) در مسیری می‌رفتند. کسی را دیدند که از لباسش معلوم بود از کفار است، یعنی لباس خاصی پوشیده بود، ولی فقیر بود. امام صادق رسیدگی کردند، محبت کردند و کمک کردند. برخی از همراهان گفتند: «این کافر است.» امام صادق فرمود: «باشد، انسان است. به همه مخلوقات خدا باید محبت کنیم.»

تنها یک جا استثناء دارد: اگر من به کسی محبت کنم و این محبت من خنجر زدن به جامعه اسلامی باشد، اگر با کسی دوستی کنم که این دوستی من به ضرر مسلمان‌ها باشد، این خطاست، این بزرگترین گناه است. محبت به غیر هم‌کیش، به دگرنه‌یشان، به کسانی که مثل ما فکر نمی‌کنند، معمولاً و اغلب اثرش به سود مسلمان‌هاست. می‌گویند: «بارک‌الله، مسلمان‌ها چه انسان‌های خوبی هستند که به همه محبت می‌کنند.» این به سود مسلمان‌هاست، نه به ضررشان.

بله، اگر کسی دارد گناه می‌کند، دارد علیه اسلام حرف می‌زند و مسخره می‌کند، اگر من به او لبخند بزنم و وقتی شوخی علیه مقدسات من گفت، با او بخندم، این زشت است، این غلط است. باید همه بفهمند که ما همه انسان‌ها را دوست داریم، به همه محبت می‌کنیم، ولی در اعتقادات، باورها و مقدساتمان با کسی شوخی نداریم و دست کم نمی‌گیریم.

معنای واقعی لعن

این است مفهوم لعنت. لعنت به دشمنان اهل بیت یعنی: «خدایا، من برائت می‌جویم، آن‌ها از رحمت تو دور باشند.»

کسانی که فهمیدند امام حسین (علیه‌السلام) حق است، فهمیدند حسین (علیه‌السلام) فرزند رسول خداست، فهمیدند حسین (علیه‌السلام) جز خوبی و مهربانی چیزی برای این جماعت نمی‌خواهد. حسین (علیه‌السلام) گفت: «اگر نمی‌خواهید، من برمی‌گردم، کاری به کار شما ندارم.» اما آن‌ها با این حال، این‌گونه ستم کردند. آیا نباید لعنشان کرد؟

آنهایی که می‌آیند و وقتی می‌بینند ما دشمنان اهل بیت را لعن می‌کنیم، می‌گویند: «چرا شما می‌روید سراغ بدی، تندی و لعن؟» اگر خدای ناکرده کسی به فرزند یا همسرشان تندی کند، می‌نشینند نگاه می‌کنند و برآشفته نمی‌شوند؟

این یعنی من نسبت به خوبی‌ها شیفته‌ام و دل‌باخته‌ام، و نسبت به بدی‌ها، به ستم‌ها برآشفته‌ام، خط خود را جدا می‌کنم.

این اصلاً معنایش این نیست که به کافر، چه برسد به کسی که برادر مسلمان من است و اهل سنت است، و به هر دلیلی از بچگی به او گفته‌اند که این افراد خلیفه پیامبر بودند و انسان‌های خوبی بودند، و او به خاطر اینکه فکر می‌کند آن‌ها انسان‌های خوبی بودند، دوستشان دارد، بی‌احترامی کنم.

او که اصلاً قبول ندارد که آن‌ها دشمن اهل بیت بودند. او می‌گوید: «نخیر، اینها دوست اهل بیت بودند.» بنابراین من هرگز این لعن را طوری انجام نمی‌دهم که آن برادر مسلمانم را هم آزار بدهم، چون این هم خودش یک زشتی است.

لعن یعنی براءت و دوری کردن از زشتی‌ها. وقتی من دارم با لعن، خودم کاری می‌کنم که زشت است، خود این لعن علیه خودش است.

۴- کرامت: ارزش واقعی انسان

کرامت در زیارت عاشورا

یکی از کلیدواژه‌ها، نکته‌ها و درس‌های دیگری که در زیارت عاشورا وجود دارد، «کرامت» است. دو بار در زیارت عاشورا، به مطلب مهمی اشاره می‌کنیم، بر آن تأکید می‌کنیم و به آن افتخار می‌کنیم، و آن این است که خداوند به ابا عبدالله الحسین کرامت بخشید، و به واسطه حسین به ما کرامت بخشید:

فَاسْئَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكَ وَ أَكْرَمَنِي بِكَ

«پس می‌خواهم از آن خدایی که گرامی داشت مقام تو را و گرامی داشت مرا به‌خاطر تو.»

من از خدایی درخواست می‌کنم و دعا می‌کنم که مقام تو، حسین، را مقام کرامت قرار داد و به واسطه تو به من کرامت داد. در اواسط زیارت هم دوباره می‌گوییم:

فَاسْئَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَنِي بِمَعْرِفَتِكُمْ وَمَعْرِفَةِ أَوْلِيَائِكُمْ

«و درخواست کنم از خدایی که مرا گرامی داشت به‌وسیله معرفت شما و معرفت دوستانتان.»

خدایی که من را با معرفت تو، حسین، و معرفت و شناخت دوستانت کرامت داد. این کرامت یعنی چه؟

معنای کرامت در فرهنگ عرب

کمتر کسی به معنی درست کرامت توجه می‌کند. ما معمولاً در ادبیات خود، در عرف و اصطلاح خود، وقتی می‌گوییم فلانی کریم است یا کَرَم دارد، چه برداشتی می‌کنیم؟ معمولاً می‌فهمیم کسی که خیلی اهل بخشیدن، بذل و بخشش، جود و سخا است. می‌گوییم اهل کَرَم است.

در حالی که لغت‌ها و واژه‌ها باید در فرهنگ و چارچوب زمان خودش معنا شود و فهمیده شود. یکی از واژه‌های مهم در فرهنگ عرب، آن هم عرب زمان صدر اسلام و قبل از اسلام در زمان جاهلیت، واژه کَرَم و کرامت بود. این واژه خیلی مهم بود.

اما عرب از کلمه «کریم» معنی بخشنده نمی‌فهمید. چه معنی می‌فهمید؟ اگر به لغت‌نامه‌های قدیمی عربی مراجعه کنید، از کَرَم معنی **شرافت** می‌فهمیدند. می‌گفتند: «فلانی کریم است» یعنی آدم شریفی است، آدم با ارزشی است، آدم بزرگی است.

شاید در ترجمه فارسی ما، اگر بخواهیم کریم را به آن مفهومی که عرب می‌فهمید ترجمه کنیم، بگوییم: بزرگوار، بزرگ‌منش و بزرگ. این دقیق‌تر است تا بگوییم بخشنده. بخشنده در عربی یعنی جَوَاد و اهل جُود.

کرامت از نظر عرب یک مقام خیلی بالاتری است از جَوَاد. چرا؟ به این خاطر که کسی که کریم است، در نظر عرب یعنی او همه ارزش‌ها، بزرگی‌ها و مقامات را خودش دارد. نه اینکه چون می‌بخشد به دیگران ارزش پیدا می‌کند. او اگر ببخشد، کارش خوب است؛ نبخشد هم کارش خوب است. کریم یعنی این.

اگر بخواهم در فرهنگ‌های ملل دنیا معادل آن را عرض کنم، کسانی که با فلسفه یونان آشنایی داشته باشند، بهتر می‌توانند این را درک کنند. در فرهنگ یونانی یک واژه‌ای هست به نام «آرته (ARETE)»؛ آرته در فرهنگ یونانی دقیقاً به همین معنای کَرَم در فرهنگ عربی است.

می‌گفتند: «آرته این فرد چه چیزی است؟» یعنی ارزشش به چه چیزی است؟ ارسطو در آن فرهنگ می‌گفت: ارزش را ما باید به چهار چیز بدهیم: به کسی که علم و حکمت داشته باشد، عدالت داشته باشد، شجاعت داشته باشد و عفت داشته باشد. این یعنی انسان ارزشمند.

در فلسفه اخلاق، یک شاخه بزرگ فلسفه اخلاق امروز، «اخلاق فضیلت‌گرا» است که همین ریشه در فلسفه یونان دارد.

تحول ارزش‌ها در اسلام

کاری که قرآن کرد، کاری که پیامبر کرد، و اتفاقی که برای عرب و به تبع آن برای همه جهان پس از اسلام افتاد، تحول و دگرگونی ارزش‌ها بود. ملاک ارزش، بزرگی و شرافت عوض شد.

تا قبل از اسلام، در فرهنگ عرب به چه کسی می‌گفتند کریم؟ چه کسی را ارزشمند به حساب می‌آوردند؟ ملاک آن‌ها این بود: مال کدام قبیله است؟ نژادش چیست؟ چند فرزند دارد؟ چقدر اسب دارد؟ چقدر شتر دارد؟ نژاد، قبیله، ثروت، قدرت و شمشیر تعیین می‌کرد که چه کسی بزرگ این قبیله است، چه کسی مقامش بالاتر است. به همین خاطر همیشه می‌گفتند: عرب بر غیر عرب برتری و فضیلت دارد.

اما قرآن آمد و ملاک ارزش‌ها را عوض کرد. حالا با این مقدمه، برخی آیات قرآن که بارها شنیده‌اید، معنایشان را بهتر درک می‌کنید. مثلاً این آیه مشهور:

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ (الحجرات: ۱۳)

«در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.»

ببینید اینجا چه کلمه‌ای به کار رفته: «أَكْرَمَ». شاید قبل از این فکر نمی‌کردید که چون ما فکر می‌کنیم کَرَم یعنی بخشش، پس «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ» یعنی بخشنده‌ترین شما کسی است که باتقوا باشد. اما نه! با ارزش‌ترین شما کسی است که باتقوا باشد.

کَرَم دقیقاً مطابق فرهنگ و عرف آن زمان و عرب آن زمان دارد در قرآن به کار می‌رود. خیلی از واژه‌های دینی، واژه‌های قرآن و سنت، باید دقیقاً در جای خودش معنا شود. خیلی از برداشت‌های اشتباه به خاطر این است که ما کلمه را از ۱۴۰۰ سال پیش برمی‌داریم، طبق عرف و محاورات امروز معنی می‌کنیم، و یک معنی دیگر می‌دهد.

قرآن می‌گوید: این نظام ارزش‌گذاری شما را من قبول ندارم. اینکه کسی مال این قبیله باشد بهتر از کسی است که مال آن قبیله باشد، یا کسی که فرزند، مال و ثروت بیشتر داشته باشد، ارزشمندتر و شریف‌تر است، نه!

کرامت انسان در قرآن

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ (الاسراء: ۷۰)

«و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم.»

خدا می‌گوید: همه انسان‌ها شریف هستند. ارزش به انسانیت است. نه عرب به عجم، نه ترک به فارس، نه زن به مرد، نه مرد به زن، نه کوچک به بزرگ. هیچ‌کدام از اینها ملاک ارزش نیست. از نظر قرآن: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ». انسان ارزش دارد. هرکسی می‌خواهد باشد، یک کودک باشد ارزش دارد، بزرگ باشد ارزش دارد، هر نژادی باشد ارزش دارد. ارزش به انسانیت است.

این پایه ارزش است در نظام ارزش‌گذاری قرآن. حالا بالا رفتن از این، نظام ارزش بالاتر پیدا کردن، به چه چیزی است؟ «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ». هرکس انسانی‌تر شد، ارزشش بیشتر است.

«اتَّقَاكُمْ» یعنی انسانی تر، یعنی باتقواتر. مهم‌ترین شاخصه و ملاک انسانیت، شرم و حیا است، ادب است. هرکسی با شرم‌تر، با ادب‌تر، با حیاتر، این انسانی‌تر است و ارزشش بالاتر است. از چه چیزی شرم کنیم؟ از هر حقیقتی. بالاترین حقیقت خداست. پس «اتَّقُوا اللَّهَ» یعنی از خدا شرم کنید. تقوای الهی یعنی اینکه در محضر خدا شرم کنیم و هر کاری انجام ندهیم.

خدا: ذوالجلال والاکرام

در این نظام ارزش‌گذاری قرآنی و الهی، هر چیزی که به خوبی‌ها، به انسانیت، به اخلاق و به مبدأ و ملاک اخلاق که آن خوبی مطلق است، نزدیک‌تر باشد، ارزشمندتر، شریف‌تر می‌شود.

خدا دو بار در قرآن خودش را با وصف «ذوالجلال والاکرام» یاد کرده است. اکرام یعنی چه؟ حالا می‌فهمیم «ذوالجلال والاکرام» یعنی چه.

جلال یعنی بزرگی، عظمت و والا بودن. خدا بزرگ است، عظمت دارد، بالاست. در این شکی نیست. ولی اکرام دارد یعنی چه؟ یعنی هر چقدر انسان به خدا نزدیک‌تر می‌شود، کرامت بیشتری پیدا می‌کند. خدا اکرام دارد.

نکته قرآنی از سوره الرحمن

یک نکته خیلی زیبای قرآنی به شما بگویم. انسان لذت می‌برد وقتی این تدبیرهای قرآنی می‌کند. سوره الرحمن یکی از زیباترین سوره‌های قرآن است که پیامبر خیلی علاقه داشت به این سوره. آیه آخر این سوره چه چیزی است؟

﴿تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ (الرحمن: ۷۸)

«خجسته باد نام پروردگار شکوهمند و بزرگوارت.»

مبارک است نام خداوندگارت که صاحب عظمت و بزرگی است و صاحب اکرام است. اما در همین سوره، آیه ۲۷، همین تعبیر یک‌طور دیگر به کار رفته:

﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَبَيَقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ (الرحمن: ۲۶ و ۲۷)

«هر چه بر زمین است فانی‌شونده است. و ذات باشکوه و ارجمند پروردگارت باقی خواهد ماند.»

آنهایی که با عربی آشنا هستند، متوجه این تفاوت و زیبایی می‌شوند. در عربی، «ذو» که به معنی صاحب است، وقتی صفت واقع می‌شود، باید تبعیت کند از اعراب موصوف خودش. در آیه آخر گفت: «تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ». یعنی این «ذی» صفت چه کسی شد؟ صفت خدا. خدا صاحب اکرام است.

اما در آیه ۲۷ یک چیز دیگر دارد می‌گوید: «وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ». اینجا باید دوباره بگویید «ذی الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»، ولی می‌گوید: «ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ». یعنی چه؟

یعنی اینجا دیگر این «ذوالجلال والاکرام» صفت رب نیست، صفت **وَجْه** است!

خدا در این آیه ۲۷ سوره الرحمن می‌فرماید: هر چیزی در این عالم از بین رفتنی است. «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ». همه چیز فانی است، همه چیز نابود است، همه چیز بی‌ارزش است.

چه چیزی فقط ارزش دارد؟ «وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ». آن چیزی که وجه خدا باشد، باقی ماندنی است. هر چیزی وجه خدا شد، ماندگار است، ارزشمند است.

وجه خدا چه کسی است؟ وجه خدا یعنی چه؟ یعنی آن چیزی که جلوه خداست، برای خداست، اختصاص به خدا دارد. این منحصر به افراد خاصی هم نیست. یک اصل کلی دارد این آیه قرآن بیان می‌کند.

می‌گوید: هر چیزی خدایی شد، ماندگار می‌شود. هر چیزی خدایی شد، ارزش پیدا می‌کند. هر چیزی خدایی نشد، از بین می‌رود، بی‌ارزش است. هر چقدر هم می‌خواهید برایش خرج کنید، هر چقدر می‌خواهید برایش زحمت بکشید، وقتی خدایی نیست، بی‌ارزش است. چرا؟ چون از بین می‌رود، نابود می‌شود.

اما هر چیزی تا جنبه خدایی پیدا کرد، ارزشمند می‌شود، می‌ماند، ابدی می‌شود.

پیوندهای خدایی ماندگارند

حتی پیوندها از نظر قرآن، پیوندهای خانوادگی، رفاقت‌ها، اگر خدایی باشند، ماندگار هستند. یعنی یک خانواده اگر به خاطر خدا همدیگر را دوست داشته باشند، کنار هم باشند، خدا می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾ (الطور: ۲۱)

«و کسانی که گرویده و فرزندانشان آن‌ها را در ایمان پیروی کرده‌اند، فرزندانشان را به آنان ملحق خواهیم کرد.»

کسانی که ایمان بیاورند و فرزندانشان هم به خاطر ایمان آن‌ها خدایی تبعیت کنند، روز قیامت خدا تمام این خانواده را در بهشت دور هم جمع می‌کند. ماندگار می‌شود.

ولی در سوره ممتحنه، خدا می‌فرماید به آنهایی که پشت پرده با مشرکین رفاقت می‌کردند، چون خانواده‌شان نزد مشرکین در مکه بودند و نگران خانواده‌شان بودند:

﴿لَنْ تَنْفَعَكُم أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ (الممتحنه:

۳)

«روز قیامت نه خویشان شما و نه فرزندانتان هرگز به شما سود نمی‌رسانند. خدا میانتان فیصله می‌دهد، و خدا به آنچه انجام می‌دهید بیناست.»

خانواده به هیچ درد شما نمی‌خورد روز قیامت، همه شما را از هم جدا می‌کنیم. یعنی پیوند خانوادگی هم وقتی خدایی شد می‌ماند، ولی در این پیوند، وقتی خدایی نیست، خدا می‌گوید: اینها همه از بین می‌رود، پیوندهای شما از بین می‌رود.

کرامت حسین در زیارت عاشورا

اکنون می‌خواهم برگردم به زیارت عاشورا. «وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ». هر آنچه که وجه خدا شد، برای خدا شد، ماندگار است، ارزش پیدا می‌کند، کرامت پیدا می‌کند.

اکنون من می‌فهمم وقتی در زیارت عاشورا خطاب می‌کنیم به ابا عبدالله الحسین و عرض می‌کنیم: حسین جان، «أَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكَ». خدا به تو کرامت داد. آن «ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» اکرام‌بخش است.

یعنی وقتی تو خدایی شدی، تو همه وجودت برای خدا شد، پس کرامت و ارزش خدایی را پیدا کردی، ماندگار شدی. بعد وقتی تو شدی وجه خدا، به تصریح آیه ۲۷ سوره الرحمن، حالا تو می‌شوی «ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ».

خورشید ذوالجلال است. در یک نسبتی آن بالاست، آن آفتابی که می‌تابد می‌شود اکرام خورشید. هرکسی خدایی شد، می‌رود بالا، خورشید می‌شود. بعد حالا او می‌تابد، حالا او بر دیگران کرامت می‌بخشد. هرکسی به او پیوند خورد، کرامت پیدا می‌کند، ارزش پیدا می‌کند، مقام پیدا می‌کند، ماندگار می‌شود.

کاری که حسین کرد، کاری که یاران حسین کردند، این بود که خودشان را خدایی کردند.

معرفت، راه کرامت

در وسط زیارت عاشورا می‌گوییم: «اَكْرَمَنِي بِمَعْرِفَتِكُمْ وَمَعْرِفَةِ اَوْلِيَائِكُمْ». حسین جان، من با معرفت شما کرامت پیدا می‌کنم، با معرفت دوستان شما کرامت پیدا می‌کنم، ارزش پیدا می‌کنم.

کرامت و ارزش واقعی وقتی اتفاق می‌افتد که معرفت وجود داشته باشد:

﴿اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْاَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾ (العلق: ۳ و ۴)

«بخوان، و پروردگار تو کریم‌ترین کریمان است. همان کس که به وسیله قلم آموخت.»

اولین آیاتی که بر پیامبر نازل شد این است. خدا اَكْرَم است، ارزشمندترین است، ارزش‌آفرین است. آن خدایی که آموزش می‌دهد، علم می‌دهد، معرفت می‌دهد.

اگر دنبال ارزش هستی، اگر دنبال مقام هستی، اگر دنبال باقی‌ماندن هستی، باید معرفت به دست بیاوری.

این معرفت چگونه به دست می‌آید؟ این معرفت با درس خواندن به دست نمی‌آید، با سخنرانی کردن و سخنرانی گوش کردن به دست نمی‌آید، با آیت‌الله و پروفیسور شدن به دست نمی‌آید. این معرفت فقط و فقط با عشق به دست می‌آید، با محبت به دست می‌آید، با خاکساری به دست می‌آید، با گذشتن از خود و خودخواهی‌ها به دست می‌آید.

و حسین این کار را کرد، و زینب این کار را کرد، و خدا این معرفت را می‌دهد.

دعای معرفت

این روایت امام صادق (علیه‌السلام) که توصیه کردند در زمان غیبت این دعا را مکرر بخوانید:

اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِن لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ
إِن لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُبَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُبَّتَكَ فَإِنَّكَ إِن لَمْ تُعَرِّفْنِي حُبَّتَكَ
ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي

«خدایا، خود را به من بشناسان؛ زیرا اگر خود را به من شناسانی، پیامبرت را نمی‌شناسم.
خدایا، پیامبرت را به من بشناسان؛ زیرا اگر رسالت را به من شناسانی، حجتت را نخواهم
شناخت. خدایا، حجتت را به من بشناسان؛ زیرا اگر حجتت را به من شناسانی، از دین خود
گمراه می‌شوم.»

خدایا، اگر من حجتت را نشناسم، اصلاً گمراهم، خودم را گم کردم، راهم را گم کردم، زندگی‌ام را گم کردم.
یعنی سر از بی‌ارزشی، سر از پوچی در می‌آورم، همه چیز را از دست می‌دهم. حتی اگر ثروت عالم را داشته
باشم، حتی اگر پست‌های عالم را داشته باشم، حتی اگر احترام همه را داشته باشم.
«وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ». هیچ کدامش خدایی نیست. این را باید خدا بدهد.

۵- موالات: پیوند ناگسستنی با خدا

موالات در زیارت عاشورا

یکی دیگر از پیام‌ها و مفاهیم تأکید شده در زیارت عاشورا، مفهوم موالات و مفهوم ولایت است. سه بار در زیارت عاشورا از موالات ابا عبدالله الحسین (علیه‌السلام) و اهل بیت پیامبر سخن می‌گوییم:

يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ وَإِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَإِلَى فَاطِمَةَ وَإِلَى الْحَسَنِ
وَإِلَيْكَ بِمُؤَالَاتِكَ وَبِالْبِرَاءَةِ

«حسین جان، من با موالات تو به سوی خدا، به سوی پیامبر خدا، به سوی امیرالمؤمنین، به سوی فاطمه زهرا، به سوی حسن و به سوی خودت تقرب می‌جویم، نزدیک می‌شوم.»

در وسط زیارت همین مفهوم تقریباً تکرار می‌شود:

وَ أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ إِلَيْكُمْ بِمُؤَالَاتِكُمْ وَ مُؤَالَاهِ وَلِيِّكُمْ وَ بِالْبِرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِكُمْ

و در آخر زیارت نیز می‌گوییم:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ فِي هَذَا الْيَوْمِ وَ فِي مَوْفِقِي هَذَا وَ أَيَّامِ حَيَاتِي بِالْبِرَاءَةِ مِنْهُمْ وَ اللَّغْنَةِ
عَلَيْهِمْ وَ بِالْمُؤَالَاهِ لِنَبِيِّكَ وَ آلِ نَبِيِّكَ

خدایا، من با موالات پیامبر (صلی الله علیه وآله) و آل پیامبر به تو نزدیک می‌شوم.

اهمیت درک مفهوم ولایت

این مفهوم موالات خیلی مهم است. اگر بتوانیم با عنایت خود ابا عبدالله الحسین (علیه‌السلام) کمی بیشتر مفهوم ولایت و موالات را درک کنیم و بفهمیم، دستاورد بسیار بزرگی از مجلس امام حسین (علیه‌السلام) نصیب ما شده است.

همه می‌دانیم افتخار ما این است که اهل ولایت هستیم. ما بالاترین ارزش را در هستی، ارزش ولایت می‌دانیم. اما باید بدانیم چرا اهل ولایت هستیم، بدانیم یعنی چه ولایت.

آیا ولایت معنایش این است که ما پیرو کسانی هستیم؟ دیگرانی هم هستند که پیرو کسانی هستند. فقط فرق ما همین است که ما یک فرقه جدایی شدیم که از کسانی پیروی می‌کنیم؟ و ولایت یعنی همین حرف زدن از اینکه ما پیرو آنها هستیم؟

یا اگر متوجه شویم، می‌بینیم ولایت نه تنها مهم‌ترین مفهومی است که در زندگی باید دنبالش باشیم، درکش کنیم و به آن پایبند باشیم، بلکه ولایت دقیقاً بالاترین هدف هستی و هدف خلقت است.

اصلاً کلمه ولایت یعنی چه؟ ولایت از «وَلَّی» می‌آید. در زبان عربی، «وَلَّی» یعنی به‌هم‌چسبیده، بی‌فاصله و پیایی.

موالات یکی از شرایط وضو و نماز هم است. موالات در وضو یعنی چه؟ یعنی باید اعمال وضو پیایی انجام شود. اگر من صورتم را بشویم، بروم یک کاری انجام بدهم، بعد بیایم دستم را بشویم، موالات در وضوی من به‌هم خورده است.

این مفهوم موالات در اعتقادات ما یعنی چه؟ این به‌هم‌چسبیدگی یعنی چه؟

خدا: ولی مطلق هستی

قرآن این موضوع را خوب برای ما روشن می‌کند. قرآن ولی مطلق را در هستی، خدای متعال می‌داند:

﴿فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ﴾ (الشوری: ۹)

«خداست که دوست راستین است.»

ولی فقط خداست، ولی مطلق هستی خداست. یعنی چه ولی خداست؟ با توجه به معنی لغوی «وَلَّی» و ولایت، مفهوم قرآنی‌اش این است که یعنی همه چیز هستی به خدا پیوسته است.

یعنی این پیوستگی و نزدیکی، مفهومی در رابطه با خدا یعنی هیچ چیزی بین خدا و بین چیز دیگری نمی‌تواند فاصله و مانع ایجاد کند. هر اراده‌ای خدا بکند، بدون مانع، بدون فاصله، بدون حجاب، بدون اندکی دوری، دقیقاً همان می‌شود. ولی مطلق هستی خداست، یعنی این.

ولایت در روابط انسانی

این مفهوم ولی را در ولایت‌های دیگر هم همین‌طوری تطبیق می‌دهیم. مثلاً وقتی مفهوم ولایت را پایین می‌آوریم و نسبی‌اش می‌کنیم، می‌گوییم: پدر ولی فرزندش است.

یعنی چه پدر ولی فرزندش است؟ یعنی در اموری که پدر برای فرزندش اختیار دارد، هیچ کسی نمی‌تواند فاصله و مانع ایجاد کند. وقتی پدر تصمیم گرفت برای فرزندش که آن مال را داشته باشد، این کار را بکند یا نکند، کسی دیگر نمی‌تواند بیاورد بگوید: «نه، من نمی‌گذارم، من نظر می‌دهم.» ولایت یعنی این، یعنی فاصله‌ای نیست، مانعی نیست.

رحمت رحمانی و رحیمی

تا اینجا یک مفهوم عام ولایت را متوجه می‌شویم که یعنی هر آنچه در هستی است، به اراده خداست و تابع خداست. اما یک مفهومی هم از این سمت خدا ایجاد کرده، و آن این است که این ولایت را در رابطه با برخی از مخلوقاتش که انسان‌ها باشند، اختیاری کرده است.

برای روشن‌تر شدن این مفهوم، از یک صفت دیگر خدا مثال می‌زنم: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». صفت رحمت. فرق رحمان با رحیم چیست؟

هر دو رحمت خداست، ولی فرق رحمان با رحیم این است که رحمان رحمت عام خداست، مهربانی عام خداست. یعنی خدا هستی را بر اساس مهربانی آفریده، مهر و رحمت خدا باعث شده که موجودات ایجاد شوند. در این رحمت رحمانی خدا، انتخاب، اختیار، دل‌خواهی و تبعیت وجود ندارد. رحمت رحمانی شامل همه مخلوقات است، شامل همه موجودات است. هر چیزی به وجود آمده، از رحمانیت خداست.

اما خدا یک رحیمیت هم دارد. یعنی چه رحیم خدا؟ یعنی برای گروهی از مخلوقاتش، یک رحمت بیشتر، ماندگارتر و عمیق‌تری قرار داده، و گفته: برای رسیدن به آن رحمت و مهربانی من، اختیارش را می‌دهم دست خودت.

یعنی تو اگر اعمالی را انجام بدهی، اگر خوبی‌ها را انتخاب کنی، اگر پا روی هوای نفست بگذاری، اگر خودخواهی‌هایت را ترک کنی، به رحمت‌های ویژه‌ای می‌رسی که جز با انتخاب و اختیار، امکان رسیدن به آن وجود ندارد.

فرشتگان غرق رحمت خدایند، ولی غرق رحمت رحمانی خدا هستند. چرا؟ چون فرشتگان اختیار ندارند. خدا رحمت و مهربانی‌اش را شامل فرشتگانش کرده، ولی دیگر آن‌ها از آن بالاتر نمی‌توانند بروند.

اما خدا می‌گوید: من مخلوقی آفریدم که به آن اختیار می‌دهم، انتخاب می‌دهم. می‌تواند خوب باشد، می‌تواند بد باشد. تازه بد بودن هم برایش جلوه می‌دهم، لذت می‌دهم، شیرینش می‌کنم، شیطان هم می‌گذارم و سوسه کند، هزار نوع فریب و حيله اینجا می‌گذارم که بد بودن خوب جلوه کند. بعد می‌گوییم: حالا ببینم چه کسی خوب بودن را انتخاب می‌کند.

چنین موجودی را من به فرشتگان می‌گویم: در برابرش سجده کنید. یعنی به رحمتی می‌رسد بی‌انتها که فرشته باید در مقابل او به سجده بیفتد. این می‌شود رحمت رحیمیه.

ولایت اختیاری

حالا بیاییم در ولایت که موضوع بحث امشب ماست. «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ». ولی مطلق خداست. اما در آیت‌الکرسی چه می‌خوانیم:

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ (البقره: ۲۵۷)

«خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند. آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی به در می‌برد. ولی کسانی که کفر ورزیده‌اند، سرورانشان طاغوتند، که آنان را از روشنایی به سوی تاریکی‌ها به در می‌برند. آنان اهل آتشند که در آن جاودانند.»

خدا فقط ولی کسانی است که تسلیم هستند، ایمان می‌آورند. مگر خدا ولی مطلق همه نبود؟ بله، ولی آن ولایت خدا که آن ولایت عالی، خاص و ویژه است، شامل چه کسانی می‌شود؟ شامل آنهایی می‌شود که خود آن‌ها با انتخاب خودشان ایمان می‌آورند.

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا». وقتی کسی سرسپردگی به خدا، اتصال به خدا و برداشتن فاصله‌های خود با خدا را خودش انتخاب کرد، «يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ». کسی که این ولایت را خودش انتخاب کرد، خدا او را به نور می‌رساند.

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ». اما اگر کسی حقیقت را دید، حقیقت را فهمید، ولی جلوی او ایستاد و گفت: «نه، من چیز دیگری را می‌خواهم، این حرف‌ها را قبول ندارم، حالش را ندارم، حوصله‌اش را ندارم، بگذار زندگی‌مان را بکنیم»، آن چه می‌شود؟ دیگر آن ولایت خاص الهی را از دست می‌دهد، می‌رود تحت ولایت طاغوت، کسانی که جای خدا خودشان را جای می‌زنند.

«يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ». سرنوشتش چیست؟ این است که از نور خارجش می‌کنند، او را می‌برند در ظلمات، در تاریکی. برای ابد، برای همیشه، در تاریکی هستند، در ظلمات هستند.

ولایت یعنی عشق

اگر مفهوم ولایت مفهومی است که اگر ما به آن سرسپردیم، تابع شدیم، تسلیم شدیم و خودمان را منطبق کردیم، به قول جوهری در کتاب صحاح اللغة: ولایت و موالات یعنی یک کسی آن‌چنان بچسبد به دیگری، تابع دیگری باشد، عاشق دیگری باشد که انگار سایه او شده است.

یعنی چه انگار سایه او شده؟ یعنی شما می‌بینید سایه می‌تواند تخلف کند از جسمی که سایه اوست؟ این طرف برود، سایه می‌آید این طرف. آن طرف برود، سایه می‌رود آن طرف. اصلاً امکان تخلف ندارد. چرا؟ چون دلدادۀ اوست، متصل به اوست، جداشدنی نیست.

ولایت یعنی این، موالات یعنی این. و این امکان ندارد، ممکن نیست، مگر اینکه دلدادگی وجود داشته باشد. انسان فقط و فقط زمانی می‌تواند تابع کسی باشد صد در صد و تخلف نکند که عاشقش باشد.

وگرنه با فکر و با اصول عقاید خواندن و با اینکه فهمیدیم این درست است و از این به بعد این کار را می‌کنیم، چند دقیقه است که بعد دوباره برمی‌گردد، فراموش می‌کند.

ولی خدا، رسول و امام

قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾
(المائدة: ۵۵)

«ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست، و کسانی که ایمان آورده‌اند: همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.»

حالا مرحله به مرحله داریم می‌آییم جلو. دیگر فهمیدیم ولی مطلق خداست، معنی ولایت هم فهمیدیم، یعنی باید تابع صد در صد. خدا می‌گوید: شما ولی خود را خدا قرار بدهید، صد در صد تابع خدا باشید، از او جدا نشوید، از اراده او، از خواست او، از راهنمایی او.

بعد می‌گوید: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ». ولی شما پیامبر خدا هم هست. چرا؟ به این خاطر که این رسول خودش شده کپی اصل، خودش شده تابع صد در صد:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ (النجم: ۳ و ۴)

«و از سر هوس سخن نمی‌گوید. این سخن بجز وحیی که وحی می‌شود نیست.»

او اصلاً هیچ کلمه‌ای از خودش نمی‌گوید، هرچه می‌گوید از خداست. «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ». و امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) که در رکوع زکات داد، به فقیر کمک کرد. آن کسی که رکوع او، زکات او، انفاق او، همه از سر دلدادگی به خدا بود، ذره‌ای غیر خدا در آن راه نداشت، دقیقاً مثل همان سایه، تخلف نمی‌کند از اراده خدا. این می‌شود ولی.

نزدیکی به خدا از طریق موالات

وقتی ما شدیم تابع، مطیع، دقیقاً پیوسته و چسبیده، آن وقت آن مفهومی که در زیارت عاشورا می‌گوییم: «وَأَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ إِلَيْكُمْ بِمُؤَالَاتِكُمْ» مفهومش فهمیده می‌شود.

حسین جان، من با موالات شما به خدا نزدیک می‌شوم. دیدید؟ مفهوم ولایت نزدیکی بود، به هم چسبیدگی بود. ما هر قدر هوا و هوس، دل‌بخواهی‌ها و خودخواهی‌های ما بیاید، ما را از خدا جدا می‌کند، دورمان می‌کند. دوری و نزدیکی به خدا که دوری و نزدیکی مادی نیست که بگوییم من می‌خواهم به خدا نزدیک شوم، مگر خدا یک جای خاصی است که من باید بروم آنجا نزدیک شوم؟ خدا همه‌جاست. نزدیک شدن به خدا یعنی من آن‌گونه که خدا می‌خواهد زندگی کنم.

حالا می‌فهمیم که ولایت چرا شاه کلید همه خوبی‌هاست. حالا می‌فهمیم که می‌گویند: نماز بی‌ولای او عبادتی است بی‌وضو.

یعنی چه؟ یعنی وقتی ولایت اولیای خدا نباشد، اگر من خودم را تطبیق ندهم با اولیای خدا، حالا نماز بخوانم، این نماز چه دردی را دوا می‌کند؟ این نماز اتفاقاً بیشتر من را دور می‌کند. چون اگر بنای من این نیست که خودم را منطبق کنم با آنچه خاص و دقیق خداست، حالا نماز بخوانم، این از سر خودخواهی است. من می‌خواهم از این بالاتر بگویم: برخی می‌خواهند برای تحقیر کسانی که مثل آن‌ها هم عقیده نیستند، در چشم آن‌ها می‌گویند: «نماز بی‌ولای او عبادتی است بی‌وضو.» فکر می‌کنند نماز اینها خیلی بالاست، نماز آن که هم عقیده اینها نیست به هیچ دردی نمی‌خورد.

من می‌خواهم بگویم: سینه‌زنی بی‌ولای او هم سینه‌زنی به درد نخور است. زیارت عاشورا خواندن بی‌ولایت هم یعنی چه؟

می‌خواهم بگویم: ولایت معنی‌اش این نیست که من چیزهایی را از آن دم بزنم، شعارش را بدهم. ولایت یعنی آن‌طوری دارم زندگی می‌کنم. ولایت یعنی این: یعنی خودم را تطبیق دادم.

همان قدر که نماز بی‌ولایت ما را از خدا دور می‌کند، سینه‌زنی بی‌ولایت هم همان قدر ما را از خدا دور می‌کند.

تصور نکنیم بگوییم: ما می‌آییم برای امام حسین (علیه‌السلام) اشک می‌ریزیم، سخنرانی می‌کنیم، سینه‌زنی می‌کنیم، عزاداری می‌کنیم، حالا دیگر یک کارهایی می‌کنیم، گناه هم کردیم که خدا می‌بخشد. نه، این خبرها نیست.

بله، خدا بخشنده است. ولی بی خودی به یک کار بی ارزش دل نبند. خودشان بارها گفتند: فکر نکنید اگر از ولایت ما دم بزنید، ولی اهل عمل نباشید، اهل تقوا نباشید، اهل نماز نباشید، این ولایت کاری برای شما می کند.

ولایت وقتی کار می کند که خود این ولایت، عشق امام حسین (علیه السلام)، من را نمازخوان می کند، عشق امام حسین (علیه السلام) من را آدم می کند، من را مهربان می کند، چشم من را کنترل می کند، گوش من را کنترل می کند.

داستان حاجب

شاعری بود به اسم حاجب. شعری را نقل می کنند:

حاجب، اگر معامله حشر با علی است / من ضامنم، تو هرچه بخواهی گناه کن
ما علی را داریم، برو راحت باش، ما ولای علی داریم، من ضمانت می کنم همه شیعیان مرتضی علی بهشتی هستند.

می گویند شب خواب دید امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آمد در خوابش، خشمگین به او گفت: «این چه شعری بود تو گفتی؟» گفت: «آقا جان، من عاشق شما هستم. مگر نگفتند ولای شما نجات بخش از جهنم است؟ چه باید بگویم؟»

طبق این نقل، حضرت به او گفت: «بگو:

حاجب، اگر معامله حشر با علی است / شرم از رخ علی کن و کمتر گناه کن

اشک برای حسین (علیه السلام)

یعنی مجلس امام حسین (علیه السلام)، مجلس علی (علیه السلام)، ولای علی (علیه السلام)، انسان را کاری می کند که دیگر من خجالت می کشم گناه کنم.

اینکه گفتند یک قطره اشک برای امام حسین (علیه السلام) انسان را نجات می‌دهد، آتش جهنم را خاموش می‌کند، حرف حقی است، حرف درستی است. بله، یک قطره اشک برای امام حسین (علیه السلام) انسان را از جهنم نجات می‌دهد. چرا؟ به این خاطر که یک قطره اشک برای امام حسین (علیه السلام) کاری می‌کند که دیگر آدم گناه نکند، اگر اشک واقعی باشد.

واقعاً شستشو می‌دهد دل را، انسان را به توبه می‌اندازد، نجات می‌دهد. اشک برای امام حسین (علیه السلام) انسان را نجات می‌دهد.

به همین خاطر اهل بیت (علیهم السلام) همیشه تا شیعیان خود را می‌دیدند، اولین توصیه به آن‌ها این بود. در یک روایت دارد امام باقر (علیه السلام) در اعمال حج گروهی از شیعیان خود را دیدند. تا دیدند، انگار که دنیا را به امام دادند. حضرت فرمودند: «من چقدر دوستان دارم، چقدر بوی شما را دوست دارم. کمکم کنید با تقوا، کمکم کنید با ورع، با پارسایی، با گناه نکردن.»

یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) طبق روایت دنبال مالی بود، دنبال سهمی از بیت المال. این به خاطر اینکه جدش برده بوده و آزاد شده پیامبر بود، در نسل این به همه آن‌ها می‌گفتند «مولا رسول الله». یک اصطلاحی عرب دارد: کسی که آزاد شده یک کسی باشد، به او می‌گویند مولا فلانی. به این هم می‌گفتند مولا رسول الله.

بعد امام صادق (علیه السلام) او را دیدند، به او گفتند:

إِنَّ الْحَسَنَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ حَسَنٌ، وَإِنَّهُ مِنْكَ أَحْسَنُ لِمَكَانِكَ مِنَّا، وَإِنَّ الْقَبِيحَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ قَبِيحٌ،
وَ هُوَ مِنْكَ أَقْبَحُ لِمَكَانِكَ مِنَّا

«ای شقران! خوبی از همگان خوب است، اما از تو خوب‌تر؛ به دلیل انتساب به ما. و زشتی از همگان زشت است، اما از تو زشت‌تر؛ به دلیل انتساب به ما.»

کار خوب هرکسی بکند خوب است، ولی از تو خوب‌تر است. و کار بد هرکسی بکند بد است، ولی از شما بدتر است. چرا؟ به این خاطر که شما سینه‌زنان امام حسین (علیه السلام) هستید، به این خاطر که شما شیعیان ما هستید. کار زشت شما زشت‌تر است. یک وقت نگویند: بچه هیئت‌ها، سینه‌زنان فلان کار هم می‌کنند.

ع- آبرو

در زیارت عاشورا، در لایه‌های سلام‌ها، لعن‌ها و عرض ادب به محضر مولا اباعبدالله (علیه‌السلام)، دعا‌هایی از خداوند داریم. این دعاها باید با توجه و حالت دعا و خواسته واقعی از درگاه خداوند خوانده شوند. یکی از این دعا‌های مهم این است:

اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي عِنْدَكَ وَجِيهًا بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

«خدایا مرا در دنیا و آخرت به واسطه حسین (علیه‌السلام) عزیز و مقبول قرار بده.»

ما در این دعا از خداوند می‌خواهیم که به برکت امام حسین (علیه‌السلام) در دنیا و آخرت، نزد خداوند آبرومند باشیم. این درخواست همراه با یادآوری این نکته است که آبرومندی نزد خدا به واسطه و به برکت اباعبدالله الحسین (علیه‌السلام) حاصل می‌شود.

مقام و جاهت در قرآن

مقام «وجیه» (آبرومندی نزد خداوند) در قرآن دو بار به کار رفته است. یکبار درباره حضرت موسی (علیه‌السلام) و یکبار درباره حضرت عیسی (علیه‌السلام). خداوند درباره حضرت موسی می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَىٰ فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا﴾
(الأحزاب: ۶۹)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، مانند کسانی مباشید که موسی را [با اتهام خود] آزار دادند، و خدا او را از آنچه گفتند مبرا ساخت و نزد خدا آبرومند بود.»

درباره حضرت عیسی (علیه‌السلام) نیز در سوره آل عمران، دقیقاً همان تعبیر «وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» که ما در زیارت عاشورا از خدا می‌خواهیم، آمده است:

﴿إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ﴾ (آل عمران: ۴۵)

«آن گاه که فرشتگان گفتند: ای مریم، به راستی خدا تو را به کلمه‌ای از جانب خود که نامش مسیح — عیسی بن مریم — است مژده می‌دهد که در دنیا و سرای واپسین آبرومند و از مقربان است.»

فرشتگان به مریم بشارت می‌دهند که خداوند کلمه خود را به او عطا خواهد کرد؛ یعنی مسیح عیسی بن مریم که «وَجِئَهَا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (آبرومند در دنیا و آخرت) و «مِنَ الْمُقَرَّبِينَ» (از مقربان درگاه الهی) است. بنابراین در زیارت عاشورا، ما به برکت امام حسین (علیه‌السلام) مقامی را از خداوند درخواست می‌کنیم که مقام دو پیامبر بزرگ و اولوالعزم خدا، یعنی حضرت موسی و حضرت عیسی (علیهما‌السلام) است.

این سؤال مطرح است که چرا قرآن معجزه‌ای از پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و اهل بیت (علیهم‌السلام) ذکر نکرده است، در حالی که انجیل پر از معجزه‌های حضرت عیسی (علیه‌السلام) است؟ این مسئله فلسفه مفصلی دارد. قرآن دنبال هدفی بالاتر از معجزه‌پردازی است. در گذشته، هدایت بشر از طریق معجزه و کارهای خارق‌العاده انجام می‌شد، اما قرآن می‌خواهد انسان را به درجه بالاتری ارتقا دهد؛ رشد با حرف، منطق، دلیل و فکر.

این به معنای آن نیست که پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و اهل بیت (علیهم‌السلام) آن مقام‌ها و کرامات را نداشتند. در زیارت عاشورا می‌گوییم: خداوند، به برکت حسین (علیه‌السلام) می‌خواهم به مقامی برسم که مقام عیسی بن مریم است. این نشان می‌دهد که امام حسین (علیه‌السلام) در چه مقامی است که کسی که به او توسل کند، ولایتش را بپذیرد و محو در جمال او شود، می‌تواند به چنین مقام‌هایی برسد.

ماهیت آبرومندی

آبرومندی و آبروداری یک موضوع کاملاً فطری و انسانی است. انسان سالم، پاک و متعادل، انسان آبروداری است که برای حفظ آبروی خود اهمیت قائل می‌شود. کسی که می‌گوید نظر مردم برایش مهم نیست و هر طور دوست دارد حرف می‌زند و زندگی می‌کند، انسان خودخواهی است که برای دیگران ارزش قائل نیست، نه انسان وارسته‌ای.

این واقعیت را می‌توان در رفتار همین افراد مشاهده کرد. وقتی همین شخصی که می‌گوید نظر دیگران برایش مهم نیست، در مقابل کسی قرار می‌گیرد که برایش اهمیت دارد — یک محبوب، یک انسان با مقام

بالا، یا کسی که برایش احترام قائل است — دیگر همان‌طور حرف نمی‌زند و هر چه از دهانش در می‌آید نمی‌گوید. خود را مرتب می‌کند، رودربایستی می‌کند و با ادب حرف می‌زند. این نشان می‌دهد که برای کسانی که ارزش قائل است، حرمت قائل می‌شود، اما برای بقیه ارزشی قائل نیست.

انسان‌های وارسته، عاقل، کامل، باسواد و با فرهنگ در مقابل همه، حتی کودکان، با ادب و مودب هستند. چرا؟ چون برای همه ارزش قائل هستند و برای همه احترام قائل هستند. در روایات بر این نکته تأکید شده که کسی که از مردم خجالت نمی‌کشد و حفظ آبرویش جلوی مردم برایش مهم نیست، از خدا هم خجالت نمی‌کشد. کسی که برای مردم ارزش قائل نباشد، برای خدا هم ارزش قائل نیست و وقت که برسد، هر کاری ممکن است انجام دهد.

آبرو در قرآن و روایات

آبروداری به عنوان یک ویژگی خوب انسانی در همه مکاتب بشری و در همه جوامع با فرهنگ مطرح است. در قرآن و روایات ما نیز بر آبروداری تأکید شده است. این تأکید به حدی است که در توصیه‌های بزرگان دین آمده: آبروی تو مال خودت نیست؛ حق نداری آن را خرج کنی. آبروی تو مال خداست و اختیارش را به دست خودت نداده. آبروی مؤمن حرمتش مثل حرمت کعبه، مثل حرمت شعائر الهی و مثل حرمت ماه‌های حرام است. نمی‌توان آن را به راحتی خرج کرد.

قرآن به زیبایی از آدم‌های فقیری تعریف می‌کند که به خاطر آبروداری حاضر نیستند از کسی درخواست کنند. حاضرند گرسنگی بکشند و نداری را تحمل کنند، اما حاضر نیستند آبرویشان را زیر پا بگذارند و از کسی درخواست کنند:

﴿لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمِهِمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا﴾ (البقره: ۲۷۳)

«برای نیازمندانی است که در راه خدا در تنگنا قرار گرفته‌اند و توان گام زدن در زمین ندارند و کسی که نمی‌داند به‌خاطر خویشتن‌داری آنها را بی‌نیاز می‌پندارد. تو آنها را از چهره‌شان می‌شناسی؛ مصرانه از مردم درخواست نمی‌کنند. و هر چیز برگزیده‌ای را انفاق کنیدی قطعاً خدا به آن داناست.»

شان نزول این آیه درباره اصحاب صفّه است. آنها یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودند که از بس فقیر و ندار بودند، حتی جایی برای زندگی نداشتند و روی بالکن کنار مسجد پیامبر زندگی می کردند. اما این قدر آبرودار بودند که برخورد آنها طوری بود که کسی آنها را نمی شناخت و فکر می کرد آدم های پولدار و ثروتمندی هستند. قرآن به بقیه مؤمنین می گوید: خیراتتان را به این طور آدم ها بدهید؛ نه به کسانی که هر روز می آیند درخواست می کنند و گدایی می کنند. بروید به کسانی بدهید که آبرودار هستند و حاضر نیستند بیایند درخواست دهند. بروید آنها را شناسایی کنید.

آبروداری پیش مردم مهم است، اما از آن مهم تر آبروداری نزد خداست. اگر بفهمیم که آبرو، عزت، محبت و مودت اصلی دست خداست، دیگر نگرانی اصلی ما آبروداری پیش مردم نیست. خداوند می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾ (مریم: ۹۶)

«کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به زودی [خدای] رحمان برای آنان محبتی [در دل ها] قرار می دهد.»

کسانی که برای خدا کار کنند، خداوند آبرویشان را در همین دنیا حفظ می کند و محبت آنها را در دل مردم می اندازد. اگر بنای انسان در زندگی این باشد که نزد خدا رو سفید باشد، این معنایش این نیست که مردم برایش ارزش ندارند. برای مردم هم ارزش قائل است، اما به خاطر خدا ارزش قائل است. بنابراین اگر قرار بر این شد که چیزهایی باعث آبرو و ارزش در بین مردم شود، اما نزد خدا ارزش نداشته باشد، دیگر آنها را ترجیح نمی دهد.

مرگ و عار در کلام امام حسین (علیه السلام)

شب عاشورا، اباعبدالله الحسین (علیه السلام) این شعر را زمزمه می کرد:

المَوْتُ أُولَى مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ / وَ الْعَارُ أُولَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ

مصرع اول: مرگ برای من حسین خیلی بهتر از عار و ننگ است. من حاضر نیستم ذلت بپذیرم و زیر بار ننگ ابن زیاد و یزید و امثال آنها بروم. حاضرم بمیرم ولی آبروداری کنم. حاضرم کشته شوم ولی ذلیل نشوم.

مصرع دوم: بله، من حاضرم بمیرم ولی عار و ننگ نپذیرم. اما من حسین حاضرم عار و ننگ نپذیرم ولی جهنمی نشوم.

توجه کنید: حاضرم آبرویم را به اصطلاح مردم بریزم و بگویم: آقا، من اشتباه کردم؛ بله، حق با شماست. چرا؟ چون اگر وقتی فهمیدم اشتباه کردم، باز هم بگویم نه و شروع کنم به توجیه کردن، چه چیزی را از دست می‌دهم؟ بهشت و رضای خدا را از دست می‌دهم. انسانیت را هم از دست می‌دهم. بنابراین آبرویم نزد مردم برود، اما پا روی حق نمی‌گذارم. حسین (علیه‌السلام) می‌گوید: من حاضرم عار و ننگ را بپذیرم ولی جهنمی نشوم.

برخی گفته‌اند این اشاره دارد به جریانی که شخصی گفته بود: من اشتباه کردم؛ ستمی که در حق فاطمه (علیها‌السلام) و علی (علیه‌السلام) روا داشتیم، فهمیدم که اشتباه بوده. اما وقتی به او گفتند که خوب، حالا که فهمیدی اشتباه کردی، بیا جبران کن یا حق را به صاحبش برگردان، گفته بود: نه، عارم می‌شود. امام حسین (علیه‌السلام) می‌فرماید: این عار را آدم باید بپذیرد ولی جهنمی نشود.

معنای آبرومند شدن به واسطه امام حسین (علیه‌السلام)

وقتی در زیارت عاشورا از خدا می‌خواهیم که نزد او آبرومند باشیم و «وَجِیْهًا بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ» باشیم، معنای این آبرومند شدن با حسین (علیه‌السلام) چیست؟

گاهی ممکن است فکر کنیم که آبرو گرفتن از حسین (علیه‌السلام) یعنی اینکه از نام حسین (علیه‌السلام) دم بزنیم و بگوییم: من روضه‌خوان امام حسینم، من سخنان امام حسینم، پس این طوری آبرو کسب می‌کنم. اما منظور این نیست. برعکس، در توصیه‌های خود ائمه (علیهم‌السلام) همیشه به شیعیانشان می‌گفتند:

كُونُوا لَنَا زَيْنًا وَ لَا تَكُونُوا عَلَيْنَا شَيْنًا

«زینت ما باشید، نه باعث ملامت و سرزنش ما.»

مبادا که وقتی شما سخنان مجلس حسین (علیه‌السلام) هستید، سینه‌زن مجلس حسین (علیه‌السلام) هستید یا خادم مجلس حسین (علیه‌السلام) هستید، کاری کنید که مردم بگویند: ببینید، این مذهبی‌ها این طور هستند! اهل بیت (علیهم‌السلام) از این موضوع خیلی ناراحت می‌شدند و می‌گفتند: شما آبروی ما باشید، نه

اینکه بخواهید از اسم ائمه برای خودتان آبرو کسب کنید. در رفتارتان کاری کنید که آبرو برای این مکتب بیاورید.

بنابراین منظور از «عِنْدَكَ وَجِيهًا بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» چیست؟ یعنی ما در زیارت عاشورا می‌گوییم: خدایا، من فهمیدم که اگر حسینی باشم، اگر حسینی زندگی کنم، اگر حرف حسین (علیه‌السلام) را گوش کنم و مثل حسین (علیه‌السلام) زندگی کنم، این من را نزد تو آبرومند می‌کند. نه اینکه بخواهم از اسم حسین (علیه‌السلام) برای خودم آبرو بخرم یا حسین را خرج آبروی خودم کنم، بلکه من خودم را خرج حسین (علیه‌السلام) می‌کنم، فدای راه حسین (علیه‌السلام) می‌کنم و خواسته‌هایم را زیر پا می‌گذارم تا آن‌طوری که حسین (علیه‌السلام) می‌خواست زندگی کنم. چون می‌دانم اگر کسی این‌طور زندگی کند، به آن مقام می‌رسد و نزد خدا آبرومند می‌شود.

۷- تقرّب

یکی از مهم‌ترین دغدغه‌ها و خواسته‌هایی که در زیارت عاشورا به عنوان هدف مطرح می‌شود، مسئله تقرّب و نزدیکی به خداست. این خواسته سه بار در زیارت عاشورا بیان می‌شود: در ابتدا، در وسط و در اواخر زیارت. این تأکید سه‌گانه در زیارت کوتاهی چون زیارت عاشورا نشان می‌دهد که تقرّب به خدا یک مطلب بسیار مهم است که باید آن را بفهمیم و دنبالش باشیم.

در اول زیارت می‌گوییم:

يَا أَبَاعَبْدَ اللَّهِ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِهِ وَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى فَاطِمَةَ وَ إِلَى الْحَسَنِ وَ إِلَيْكَ بِمُؤَالَاتِكَ

«ای اباعبدالله، من با سلام دادن‌ها، لعن گفتن‌ها و این زیارت کردن، تقرّب می‌جویم به درگاه خدا و پیشگاه رسولش و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و به حضرت تو، قرب می‌طلبم به واسطه محبت و دوستی تو.»

یعنی دنبال نزدیک شدن به خداوند هستیم. این مضمون در وسط و اواخر زیارت نیز تکرار می‌شود.

وجاهت و تقرّب

در جلسه قبل توضیح دادیم که در زیارت عاشورا می‌گوییم: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي عِنْدَكَ وَجِيهًا بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ» (خدایا مرا نزد خودت آبرومند قرار بده به برکت حسین (علیه‌السلام) در دنیا و آخرت). وجیه بودن نزد خدا، طبق آیه قرآن، وصفی است که درباره حضرت عیسی (علیه‌السلام) آمده: «وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ» (آبرومند در دنیا و آخرت و از مقربان). معلوم می‌شود که این آبرومندی با مقرب شدن به درگاه خدا کنار هم و لازمه هم است.

وقتی می‌گوییم «نزدیک شدن به خدا»، آنچه در نگاه اول و سطحی به ذهن می‌رسد این است که خدا در جایی دور است و ما باید خودمان را به آنجا نزدیک کنیم. در حالی که همه می‌دانیم که خدا جای و مکانی ندارد، مادی نیست که نزدیکی و دوری برایش معنی داشته باشد. ثانیاً، خدا از هر کسی و از هر چیزی به همه نزدیک‌تر است.

سعدی در این باره می‌گوید:

دوست نزدیکتر از من به من است / وین عجب مشکل که من از وی دورم

خدا به ما نزدیک است، اما ما از او دوریم. این مفهوم که خدا همه جا هست و به همه نزدیک است، اما انسان ها از او دور می شوند، از او غافل می شوند، او را نمی بینند، او را حس نمی کنند و با او ارتباط نمی گیرند.

نزدیکی خدا در قرآن

یکی از مهم ترین، متعالی ترین و مؤثرترین آموزه های ادیان این است که خداوند پیغمبران را فرستاد تا به بندگان اعلام کند:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ﴾ (البقره: ۱۸۶)

«و هر گاه بندگانم از تو درباره من پرسیدند، پس من نزدیکم»

پیغمبر! به بندگان من بگو وقتی می پرسند خدا کجاست، بگو من نزدیکم به شما، من خیلی به شما نزدیکم. خدا مشتاق بندگان است و می خواهد آنها بفهمند که او به آنها نزدیک است و او را حس کنند.

خدا مادی نیست و در هیچ ظرفی جا نمی شود. اما طبق حدیث قدسی، خداوند فرمود:

لَمْ يَسْغِنِي سَمَائِي وَلَا أَرْضِي وَ وَسِعَنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ

«نه آسمان وسعت آن را دارد که مرا در خود جای دهد و نه زمین، اما قلب بنده مؤمن وسعت آن را دارد که مرا در خود جای دهد.»

این کهکشان هایی که میلیاردها سال نوری فاصله دارند، گنجایش خدا را ندارند. خدا خیلی بزرگتر است. اما یک جایی هست که خدا در آن جای می شود و قرار می گیرد: دل و قلب بنده مؤمن.

قرآن می فرماید:

﴿وَتَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ (ق: ۱۶)

«و ما از شاهرگ [او] به او نزدیکتریم.»

از رگ گردن به شما نزدیکترم. دیگر از این نزدیکتر مگر می شود فرض کرد؟ پس نزدیک شدن به خدا یعنی اینکه ما خدا را در قلب خودمان احساس کنیم و در خودمان بیابیم.

حکایت مولوی: گنج در درون

مولوی حکایتی دارد که به زیبایی این معنا را بیان می‌کند. می‌گوید: مردی بود که دنبال گنج و ثروت بادآورده بود. افتاده بود در وادی توسل، دعا، ذکر و گریه به درگاه خدا: خدایا، تو که همه گنج‌های عالم مال تو است، اگر اراده کنی می‌توانی من را ثروتمند کنی. چه می‌شود یک گنجی به من بدهی؟

مدت‌ها توسل و دعا کرد. یک شب در خواب شخصی آمد و نشانی‌ای به او داد و گفت: برو فلان روز، فلان جا، سر آن تپه. یک تیر و کمان هم با خودت ببر. این تیر را در کمان قرار بده؛ هر جا افتاد، همانجا گنج است.

صبح بلند شد، تیر و کمان برداشت، سر وقت رفت. همه نشانه‌ها را دید. رفت آنجا ایستاد، تیر را در کمان گذاشت و کشید که بیندازد. یادش افتاد که از هاتف نپرسیده بود که تیر را به کدام طرف بیندازد. با خود گفت: حالا که کاری نمی‌شود کرد، یک طرف می‌اندازم، می‌روم حفر می‌کنم. اگر آنجا نبود، یک طرف دیگر می‌اندازم. بالاخره گنج است، ارزش دارد.

تیر را با تمام قدرت کشید و انداخت. رفت آنجا شروع کرد به کندن، دید گنج نیست. آن طرف انداخت، باز نبود. هی انداخت، هی کند. زمین را سوراخ سوراخ کرد. هر جا را حفر کرد، از گنج خبری نبود. خسته، درمانده، عصبانی و ناراحت شد. شروع کرد به بد و بیراه گفتن: این همه دعا کردیم، توسل کردیم، آمدند در خوابمان، این هم نتیجه؟ هیچ چیزی گیر نیامد. فقط این همه رفتم زمین را حفر کردم، این طرف و آن طرف دویدم و هیچ چیزی پیدا نکردم.

بعد زد زیر گریه، دوباره توسل کرد. دوباره در خوابش آمد آن هاتف. گفت: چه شده؟ گفت: این چه چیزی بود که به ما گفتی؟ نگفتی کدام طرف تیر را بزنم. هاتف گفت: مگر من به تو گفتم تیر را پرتاب کن؟ گفتم تیر را در کمان قرار بده، هر جا افتاد [همانجا گنج است]. گفت: بله، اشتباه از خودم است، ببخشید.

فردایش بلند شد، رفت سر همان جا، تیر را در کمان گذاشت و رها کرد. دید افتاد جلوی پای خودش. گفت: گنج اینجا است!

مولوی بعد از این قصه، درس و پندش را می‌گوید:

ای کمان و تیرها بر ساخته / صید نزدیک و تو دور انداخته

یک عمر این در و آن در می‌زنیم، دنبال این هستیم، دنبال آن هستیم، دنبال ثروتی، دنبال دعایی، دنبال زیارتی. هی این طرف و آن طرف، دنبال کمال و مطلوب می‌گردیم. در حالی که گنج این طرف و آن طرف

نیست؛ در درون خودت است. دنبال کسی نرو، دنبال جای دیگری نباش. هر چه هست، داخل خودت هست، درون خودت هست. کسی اگر می‌خواهد به حقیقت برسد، اگر می‌خواهد به کمال برسد، اگر می‌خواهد به مطلوب نهایی آرامش‌بخش واقعی برسد، هیچ جایی جز درون خودش را نباید جستجو کند.

خطر غفلت از درون

خدا را فقط باید در درون خودمان جستجو کنیم. قرب خدا و نزدیک شدن به خدا راهی جز مراجعه به وجدان و درون خودمان ندارد. وگرنه هر روز یک مدعی پیدا می‌شود و می‌گوید: آقا، برای خدا بیایید این کار را بکنید. همان‌طور که امام زین‌العابدین (علیه‌السلام) می‌فرماید: سی هزار مرد در روز عاشورا پدرم را کشتند، «كُلُّ يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِدَمِهِ» (هرکدام با کشتن او می‌خواستند به خدا نزدیک شوند). با کشتن حسین (علیه‌السلام) می‌خواستند تقرب به خدا پیدا کنند! چرا؟ چون از درون خودشان غافل شدند و دنبال حرف این و آن رفتند.

مدعیانی که به اسم دین هر روز یک فتوا، هر روز یک حکم، هر روز یک حرف می‌زنند، و یک عده‌ای هم دنبال آنها راه می‌افتند. اما وقتی می‌خواهم حرف اینها را گوش کنم، اول باید به وجدان خودم مراجعه کنم و ببینم اصلاً این حرف، حرف منطقی است؟ حرف درستی است؟

خدا در درون انسان

خدا در درون ما است یعنی چه؟ خودش فرموده:

﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَتَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾ (ص: ۷۲)

«پس چون او را [کاملاً] درست کردم و از روح خویش در آن دمیدم، سجده‌کنان برای او [به خاک] بیفتید.»

در درون انسان، من از روح خودم دمیدم. خودش فرموده:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ (الروم: ۳۰)

«پس روی خود را با گرایش تمام به حق، به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است.»

راه زندگی را از فطرت خودتان بجوید، از درون خودتان بجوید. بله، ممکن است فطرت ما آلوده شود، غافل شود، هوای نفس به ما غلبه کند. به خاطر همین نیاز به پیامبر داریم، نیاز به امام داریم، نیاز به قرآن داریم، نیاز به راهنما داریم. اما آن راهنمایی که وجدان و فطرت من انتخابش می‌کند، می‌پسندد و تأییدش می‌کند، نه هر مدعی.

معنای واقعی تقرب

قرب به خدا یعنی اینکه من انسان‌تر شوم، وجدانم بیدارتر شود. هرچقدر صفات انسانی در وجود ما رشد کند و شکوفا شود، من به خدا نزدیکتر شده‌ام. قرب به خدا معنای دیگری ندارد. خدا جای خاصی نیست که بگوییم الان چهار رکعت نماز خواندیم، به خدا نزدیکتر شدیم، الان یک زیارت عاشورا دیگر خواندیم، یک قدم دیگر به خدا نزدیکتر شدیم.

نه! اگر من زیارت عاشورا خواندم و زیارت عاشورا من را انسان‌تر کرد، مؤدب‌تر کرد، راستگوتر کرد، خدا ترس‌تر کرد، من به خدا نزدیک شدم. اما اگر نکرد، همین زیارت عاشورا من را از خدا دور کرده، همین اسم امام حسین (علیه‌السلام) من را از خدا دور کرده. چرا؟ چون من دلم را خوش کردم به اینکه شدم مثلاً سخنران مجلس امام حسین (علیه‌السلام)، بعد غافل شدم از اینکه باید خودم را اصلاح کنم، خودم را آدم کنم، تواضع کنم، ادب کنم، راست بگویم، چشمم را کنترل کنم، دهانم را کنترل کنم. همین دلم خوش است که گفتم حسین.

نه! حسین (علیه‌السلام) من را باید بسازد و می‌سازد. ما در زیارت عاشورا این را می‌گوییم. سه بار در زیارت عاشورا این را تکرار می‌کنیم و می‌گوییم: حسین جان، من باور دارم، من یقین دارم که عشق تو، محبت تو، برائت از دشمنان تو، من را می‌سازد، من را انسان می‌کند. حسین (علیه‌السلام) سفینه النجاة است، حسین (علیه‌السلام) مصباح الهدی است. چه اکسیری است عشق حسین! چه داروی معجزه‌گری است محبت حسین!

۸- مقام محمود

در زیارت عاشورا معارف و درس‌های مهمی وجود دارد. ثواب‌هایی که در روایت امام باقر (علیه‌السلام) درباره زیارت عاشورا ذکر شده، واقعاً محیرالعقول است. انسان با خواندن این زیارت در ثواب شهدای کربلا شریک می‌شود، گویی با امام حسین (علیه‌السلام) شهید شده است. این ثواب عظیم به خاطر معرفتی است که در این زیارت وجود دارد. اگر به آن معرفت برسیم، بفهمیم و در زندگیمان جاری شود، واقعاً می‌توانیم به همان جایی برسیم که آن شهدا رسیدند.

یکی از شرایط فهمیدن این زیارت، این است که بدانیم چه می‌گوییم و چه چیزی از خدا می‌خواهیم. از جمله دعاهایی که در زیارت عاشورا از درگاه خدا درخواست می‌کنیم، این دعاست:

وَ أَسْأَلُهُ أَنْ يُبَلِّغَنِي الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ

«از خدا می‌خواهم که من را به جایگاه ستوده‌ای که شما نزد خداوند دارید برساند.»

حسین جان، من از خدا می‌خواهم که مرا به آن مقام محمودی که شما نزد خدا دارید برساند. تا معنا، عظمت و حقیقت این مقام را نفهمیم، دعايمان کامل نیست.

مقام محمود در قرآن

مقام محمود برگرفته از آیه‌ای در قرآن است. تنها جایی که در قرآن سخن از مقام محمود شده، این آیه است که خداوند به پیغمبرش می‌فرماید:

﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾ (الاسراء: ۷۹)

«و پاسی از شب را زنده بدار تا برای تو [به منزله] نافلة‌ای باشد، امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند.»

خداوند به پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌فرماید: یا رسول‌الله، شب‌ها بلند شو، نیمه شب‌ها تهجد کن، قرآن بخوان، نماز شب بخوان؛ باشد که خدا تو را به مقام محمود مبعوث کند. یعنی خدا در قرآن می‌فرماید که پیغمبرش را بر اثر تهجد، نماز شب، بیداری‌های شب و عبادت‌های شبانه، امید است که به مقامی محمود برساند.

در تفاسیر شیعه و اهل سنت درباره مقام محمود بحث‌های زیادی شده است. در بعضی روایات که هم شیعه نقل کرده و هم از اهل بیت (علیهم‌السلام) رسیده و هم مفسرین اهل سنت گفته‌اند، مقام محمود همان مقام شفاعت کبرای پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) است؛ مقامی که یک شفاعت عام و گسترده بزرگی در قیامت خدا به پیغمبر می‌دهد که از عظمت این شفاعت، همه شگفت‌زده می‌شوند، همه تحسین می‌کنند، همه ستایش می‌کنند و همه به این زیبایی و عظمت پیغمبر پی می‌برند.

اما کسانی که عمیق‌تر روی این آیه کار کرده‌اند و تدبر در قرآن کرده‌اند، این روایات را بیانگر یک گوشه‌ای از عظمت و مقام محمود پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) یافته‌اند. آنها می‌گویند: مقام محمود یعنی مقامی که حمد مطلق، ستایش مطلق، خوبی مطلق و زیبایی مطلق، همه و همه در وجود پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) تجلی می‌کند.

برای اینکه این مقام را خوب بفهمیم، باید به آیه دوم سوره حمد که هر روز بارها می‌خوانیم توجه کنیم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». این «الْحَمْدُ» با الف و لام، الف و لام استغراق است.

اگر کسی بفهمد این «الْحَمْدُ» یعنی چه و سوره حمد را با معرفت بخواند، به معرفت‌های خیلی بالایی دست پیدا می‌کند. معنای این آیه فقط این نیست که: خدایا شکر که تو رب العالمین هستی، یا خدایا ستایش می‌کنم تو را که خدای همه جهان‌ها هستی. نه! معنایش این است که: هر آنچه خوبی، هر آنچه شکر، هر آنچه زیبایی، هر آنچه تعریف در هستی وجود دارد، همه و همه فقط برای خداست.

یعنی در واقع، هر کسی از هر چیزی دارد تعریف می‌کند، از هر کسی دارد تشکر می‌کند، هر خوبی‌ای که در هر جا می‌بیند، در واقع دارد این خوبی را در خدا می‌بیند و از خداست. مگر کسی از غیر خدا خوبی دارد؟ زیبایی مگر از غیر خدا می‌آید؟ مگر کسی که کاری کرده که ما از او تشکر می‌کنیم، از خودش کرده؟ مگر به لطف خدا نبوده؟ مگر خدا آن لطف را به او نداده؟ قدرت را به او نداده؟

وقتی ما این را بفهمیم، آن موقع متوجه می‌شویم که «الْحَمْدُ لِلَّهِ»: همه ستایش‌ها، همه سپاس‌ها، هر چیزی که در عالم هست، همه‌اش برای خداست. این‌طوری آدم موحد می‌شود؛ غیر خدا را در نظر نمی‌گیرد، فقط و فقط همه چیز برای خداست. اگر بفهمیم، زندگی ما متحول می‌شود.

پیغمبر به عنوان آینه تمام‌نمای خدا

در این آیه، خدا به پیغمبر می‌گوید: تو شب‌ها بلند شو، تهجد کن، نافله بخوان، قرآن بخوان؛ که با این کار تو را به مقام محمود می‌رسانیم. روز قیامت که تو را مبعوث می‌کنیم، در مقام محمود مبعوث می‌شوی.

محمود یعنی چه؟ باز محمود از همان حمد می‌آید. محمود مطلق یعنی کسی که هر آنچه خوبی، هر آنچه زیبایی و هر آنچه شکرکردنی است، همه در وجود او دیده می‌شود.

این مقام چیست؟ ما در سوره حمد می‌گوییم همه حمدها فقط و فقط برای خداست. در این آیه، خدا می‌گوید: پیغمبر را به جایی می‌رسانم که روز قیامت همه عالمیان بفهمند که همه حمدها و زیبایی‌ها مال این است. چرا؟ به خاطر اینکه وقتی کسی از خودش، از تعلقاتش، از خودخواهی‌هایش، از طبیعتش، از مادیاتش، از هر آنچه غیر خداست جدا شد و برید و فقط و فقط شد آینه تمام‌نمای خدا، خب در آینه چه چیزی پیداست؟

وقتی یک چهره زیبایی جلوی آینه قرار می‌گیرد، در آینه همان چهره زیباست، خودش است. پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله)؛ خدا می‌گوید: تو با این تهجد شبانه‌ات به جایی می‌رسی که می‌شوی آینه تمام‌نمای خدا. و در قیامت همه می‌فهمند، همه درک می‌کنند، همه متوجه این حقیقت می‌شوند که رسول خدا، اشرف مخلوقات خدا، آینه تمام‌نمای خداست.

مقام محمود برای اهل بیت (علیهم‌السلام)

خیلی از مفسرین گفته‌اند که مقام محمود یک مقام انحصاری برای پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) است و فقط پیغمبر به آن مقام محمود می‌رسد. در قرآن هم خدا به پیغمبر دارد می‌گوید: ما تو را به مقام محمود مبعوث می‌کنیم.

اما ما در زیارت عاشورا چه می‌گوییم؟ اولاً می‌گوییم این مقام محمود برای اهل بیت (علیهم‌السلام) هم هست: «أَنْ يُبَلِّغَنِي الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ» (حسین جان، شما به مقام محمود رسیدید).

اما از این یک چیز بالاتر، ما در زیارت عاشورا یک درخواستی می‌کنیم که اگر کسی آن مقدمات و توضیحات را نداشته باشد، می‌گوید: عجب روی! عجب انتظار! ما می‌گوییم: حسین جان، من از خدا می‌خواهم که به برکت زیارت عاشورا، به برکت موالات شما، به برکت لعن و تبری از دشمنان شما، من هم به مقام محمود برسم، من به مقام محمود شما برسم.

عجب! یعنی می‌شود؟ اصلاً شدنی است؟ نه تنها شدنی است، بلکه اگر باور نکنیم که شدنی است، اگر هدفمان را در زندگی رسیدن به آنها قرار ندهیم، اصلاً حرکت نمی‌کنیم و دور خودمان می‌چرخیم.

یک عالمی به فرزندش گفت: تو اگر بزرگ شدی می‌خواهی به کجا برسی؟ گفت: پدرجان، من تصمیم گرفتم مثل شما بشوم. گفت: خب، به هیچ جا نمی‌رسی! من تصمیم گرفته بودم به امام صادق (علیه‌السلام) برسم، به اینجا رسیدم. تو می‌خواهی به من برسی، پس به هیچ جا نمی‌رسی.

همت بلند دار که مردان روزگار / از همت بلند به جایی رسیده‌اند

امکان رسیدن به مقام اهل بیت (علیهم‌السلام)

ممکن است بحث اعتقادی و کلامی مطرح شود که: آقا، اصلاً مگر ممکن است یک کسی به مقام اهل بیت (علیهم‌السلام) برسد؟

شاهدش این است که مگر نگفتند: «سَلَمَانٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ» (سلمان از ماست، از اهل بیت است)؟ مگر سلمان نرسید به مقام آنها که گفتند «مِنَّا» (از ماست)؟ چطوری رسید؟

همان‌طوری که قرآن فرموده بود:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (الاحزاب: ۳۳)

«خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.»

اهل بیت (علیهم‌السلام) کسانی هستند که پاک هستند. پس اگر کسی پاک شد، می‌شود «مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ».

البته این آینه شدن، این آینه پاک شدن که آن چهره‌های زیبا و آن نور تابان در این آینه بتابد، طبیعتاً از آنهاست، نه اینکه من هم بگویم می‌رسم. سلمان شد آینه آنها. و چون شد آینه، چون خودش را پاک کرد، آنها در وجود او تابیدند. مقام محمود یعنی همین.

حدیث قرب نوافل

در حدیثی که هم شیعه نقل کرده و هم اهل سنت، تحت عنوان حدیث قرب نوافل که مربوط به جریان معراج است، در معراج خدا با حبیب خودش پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) سخن گفت. یکی از سخن‌هایی که

گفت این بود: بندگان من با هیچ چیزی مثل انجام واجبات به من نزدیک نمی‌شوند. و بعد با قرب نوافل، با کارهای اضافه‌تر.

یعنی یکی می‌گوید: آن چیزهایی که خدا به من واجب کرده، همان است. ولی یکی می‌گوید: نه، من می‌خواهم مستحبات؛ دو رکعت نماز مستحبی هم به عشق خدا بخوانم، نه اینکه چون اگر نخوانم جهنمی می‌شوم، بلکه چون دوست دارم خدا را، دوست دارم نماز را.

خدا در این حدیث قرب نوافل می‌گوید: بنده من با نافله‌ها، با مستحبات، این قدر به من نزدیک می‌شود که تا جایی می‌رسد که من می‌شوم گوش او، چشم او، زبان او. یعنی می‌شود آینه تمام‌نمای خدا. این است که در همین آیه‌ای که مربوط به این بحث تلاوت کردیم، «نَافِلَةً لَّكَ»، خدا به پیغمبر می‌گوید: نافله بخوان تا به مقام محمود برسی.

شرط رسیدن به مقام محمود

اگر این هدف را در زندگیمان قرار بدهیم و سعی کنیم با آنها باشیم، ببینید در زیارت عاشورا چه وقت ما جرأت می‌کنیم از خدا بخواهیم: «أَنْ يُبَلِّغَنِي الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ». جمله قبل از آن را بخوانیم:

أَنْ يَجْعَلَ لِي مَعَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَنْ يُثَبِّتَ لِي عِنْدَكُمْ قَدَمَ صِدْقٍ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

«و مرا در دنیا و آخرت با شما قرار دهد و در دو عالم به مقام صدق و صفا با شما مرا ثابت بدارد.»

حسین جان، از خدا می‌خواهم کاری کنی که من با شما باشم، در دنیا و در آخرت صادقانه در راه شما قدم بگذارم، نه اینکه ادعا کنم، بلکه واقعاً با شما باشم. اگر کسی با آنها باشد، آنها دستگیری می‌کنند، آنها می‌برند تا آن مقام.

۹- همراهی

در جلسه گذشته عرض کردیم که رسیدن به مقام محمود اهل بیت (علیهم السلام) و دستیابی به آن قله‌های معرفت و مقامات معنوی که خود پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) به آنجا رسیدند، از طریق همراهی، تبعیت و الگو قرار دادن آنها برای ما هم دست یافتنی است.

به خاطر همین، یکی از خواسته‌هایی که در زیارت عاشورا از خداوند متعال درخواست می‌کنیم این است که: خدایا، به حق این زیارت، به حق این سلام‌هایی که می‌دهیم، به حق این لعن‌هایی که می‌کنیم و این همراهی که با امام حسین (علیه السلام) انجام می‌دهیم، کاری کن که ما در دنیا و آخرت با حسین (علیه السلام) باشیم.

من از خدا می‌خواهم: «أَنْ يَجْعَلَنِي مَعَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (که مرا در دنیا و آخرت با شما قرار دهد).

این خواسته آن قدر مهم است و جزو اهداف زیارت عاشورا است که در اوج زیارت، در مرحله نهایی و نتیجه‌گیری از زیارت که به سجده می‌افتیم، باز دوباره این را از خدا می‌خواهیم:

و تَبَّتْ لِي قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَيْنِ وَ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ الَّذِينَ بَدَّلُوا مُهْجَهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

«و مرا نزد خود ثابت قدم بدار به صدق و صفا با حضرت حسین (علیه السلام) و اصحابش که در راه خدا جانانشان را نزد حسین (علیه السلام) فدا کردند.»

خدایا، من از تو می‌خواهم به من ثبات قدم بدهی، صادقانه با حسین (علیه السلام) باشم، صادقانه با اصحاب حسین باشم که جان خودشان را در راه حسین (علیه السلام) دادند.

حسرت قیامت: ای کاش با پیامبر بودم

این درخواست که ما از خدا می‌خواهیم با اهل بیت (علیهم السلام) و با امام حسین (علیه السلام) باشیم، یک درخواست فانتزی یا خیال‌پردازی نیست که بگوییم: خب، حالا اگر با امام حسین باشیم که خوب است، بهتر از این است که نباشیم. نه! قرآن این درس را به ما می‌دهد. قرآن از آینده، از بعد از (علیه السلام) مرگ، از قیامت ما خبر می‌دهد و می‌گوید:

﴿وَيَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا﴾ (الفرقان: ۲۷)

«و روزی است که ستمکار دست‌های خود را می‌گردد [و] می‌گوید: ای کاش با پیامبر راهی برمی‌گرفتم.»

تعبیر بسیار تکان‌دهنده‌ای است. روز قیامت که چشم ما باز می‌شود و می‌فهمیم چه خبر است، اسم آن روز «روز حسرت» است. اما چه حسرتی؟ قرآن این‌طوری توصیف می‌کند: حسرتی به جان انسان می‌افتد. آدم وقتی خیلی حسرت می‌خورد، یک دفعه می‌گوید: ای وای، چرا من این فرصت را از دست دادم؟ وقتی خیلی حسرت می‌خورد، دست خودش را گاز می‌گیرد.

قرآن می‌گوید: شرایطی در قیامت می‌شود که کسانی که با پیغمبر و اهل بیت پیغمبر نبودند، وقتی متوجه می‌شوند که با پیغمبر بودن یعنی چه، «يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ» (دو دست خود را گاز می‌گیرد) انسان از حسرت، و می‌گوید: «يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا» (ای کاش من با پیغمبر می‌بودم).

پس این درخواستی که ما در زیارت عاشورا از خدا داریم که می‌گوییم: خدایا، من می‌خواهم با حسین (علیه‌السلام) باشم، من می‌خواهم با آل بیت پیغمبر باشم، من می‌خواهم با اولیاء تو باشم، یک درخواست خیال‌پردازی یا آرزویی که حالا اگر بشود خوب است، نیست. من باید با آنها باشم و اگر با آنها نباشم، می‌بازم همه چیز را.

معنای واقعی همراهی

یعنی چه من با آنها باشم؟ یک اصطلاحی هست، یک تعبیری که خیلی‌ها تکرار می‌کنند. وقتی یاد شهدای کربلا می‌افتند، یاد امام حسین (علیه‌السلام) می‌افتند، می‌گویند:

﴿يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾ (النساء: ۷۳)

«ای کاش همراه آنان بودم تا به کامیابی بزرگی دست می‌یافتم.»

ای کاش ما هم با شما بودیم، به آن فیض بزرگی که شما رسیدید می‌رسیدیم.

می‌دانید قرآن این جمله «يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ» را از قول چه کسانی به کار می‌برد؟ این جمله در قرآن آمده، در سوره نساء می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَّيَبْطِئَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالْ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا﴾
(النساء: ۷۲)

و به راستی از میان شما کسی است که امروز و فردا می کند؛ پس اگر مصیبتی به شما برسد، می گوید: «خدا بر من نعمت بخشیده است که همراه آنان حاضر نبودم».

بعضی از شما سهل انگاری می کنید، یا به تعبیر دقیق تر، سختتان است بیایید در میدان. سنگین است برایتان حرکت و اقدام. می ایستید عقب، بعد مراقب هستید: اگر به مؤمنین یک آسیبی، یک مشکلی، یک جنگی، یک جایی که باید یکی بیاید وسط میدان، آستین بالا بزند، خرج کند، بیاید از خودش مایه بگذارد، اگر چنین شرایطی پیش آمد، خودش را می کشد کنار و می گوید: خب، خدا را شکر ما که اینجا نبودیم، وگرنه الان گیر بودیم، حالا حسابی گرفتار می شدیم. این تعبیر قرآن است.

ولی تا می بیند که به مؤمنین یک پیروزی رسید، یک خیری رسید، یک فضلی رسید، می گوید: «يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا» (ای کاش من با اینها بودم، به فیض می رسیدم، به سعادت می رسیدم).

قرآن به شدت دارد این رفتار را توبیخ می کند. این با پیغمبر بودن نیست! با پیغمبر بودن، با امام حسین (علیه السلام) بودن، این است که بیاید وسط میدان، اقدام کند، سریع، بدون تردید.

باز یک جای دیگر قرآن همین مطلب را این طوری بیان می کند:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾ (الحج: ۱۱)

«و از میان مردم کسی است که خدا را فقط بر یک حال [و بدون عمل] می پرستد. پس اگر خیری به او برسد بدان اطمینان یابد، و چون بلایی بدو رسد روی برتابد. در دنیا و آخرت زیان دیده است. این است همان زیان آشکار.»

بعضی ها خدا را در حاشیه عبادت می کنند. «عَلَىٰ حَرْفٍ»: حرف در عربی یعنی کناره جاده. بعضی ها همه اش این کنار ایستاده اند. «فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ»: اگر خیر برسد می گوید چقدر خوب است که ما با مؤمنین هستیم. «وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ»: اما اگر سختی و آزمایش و مشکل، می گوید: نه، ما که صف آخر بودیم، سریع خودش را می کشد کنار.

زیارت عاشورا و اعلام همراهی

چرا قرآن این قدر ارتقاء می‌دهد انسان را؟ چرا زیارت عاشورا این قدر مهم است؟ برای اینکه زیارت عاشورا با صراحت اعلام می‌کند، فریاد می‌زنی، می‌گویی: من وسط میدانم، من با امام حسینم. آن هم نه الان که ما نشستیم دور هم در محیط امن می‌گوییم ما با امام حسین (علیه‌السلام) هستیم.

زیارت عاشورا مال آخر قرن اول، زمان امام باقر (علیه‌السلام) انشاء شده، زمانی که حکومت دست بنی‌امیه است و کوچکترین زاویه با حکومت، سخت‌ترین عقوبت‌ها را دارد. آنجاست که می‌گوید: بگو من با حسینم و لعنت به بنی‌امیه. این است که به معنی همراهی است.

همراهی در عمل

اما تکلیف ما چیست؟ هرکس به تناسب خودش این همراهی با امام حسین (علیه‌السلام) برایش مفهوم پیدا می‌کند:

آن که پشت میز در اداره نشسته، آن قلم زدن او، امضا کردن او، موافقت کردن و مخالفت کردن او، باید ببیند اینها با امام حسین (علیه‌السلام) است یا مخالف امام حسین (علیه‌السلام) است.

آن که در کاسبی‌اش، ببیند: الان این کاسبی من مورد رضایت امام حسین (علیه‌السلام) است یا نه؟

در رفاقتش، چون آدم با هر کسی همراه بشود، رنگ و بوی او را می‌گیرد:

به عنبرفروشان اگر بگذری / شود جامه‌ تو همه عنبری

و گر نو شوی نزد انگشت‌گر / از او جز سیاهی نیابی دگر

در زغال‌فروشی بروی، سیاه می‌شوی. در عطرفروشی بروی، بوی عطری می‌دهی. همراهی با امام حسین (علیه‌السلام)، همراهی با اهل بیت (علیهم‌السلام)، یعنی اگر من لحظه لحظه زندگیم کاری کردم که با آنها بودم، به یاد آنها بودم، به عشق آنها اشک ریختم، بعد این حالی که در مجلس امام حسین (علیه‌السلام) دعوت شدیم و به لطف خدا توفیق بزرگی نصیب ما شد، حتماً اینجا حال دل ما دست می‌دهد، حتماً این عطر وجود امام حسین (علیه‌السلام) در این مجلس به دل ما وارد می‌شود.

اما این عطر باید بماند تا در وجود ما اثر کند. اگر من از مجلس امام حسین (علیه السلام) رفتم بیرون و کار دیگری کردم، خب بوی دیگری می گیرم. وجود من بوی آن چیزی را می گیرد که من با آن هستم. هر کسی شخصیتش طوری شکل می گیرد که با آن چیزهایی که سر و کار دارد.

تو اول بگو با کیان زیستی / پس آنگه بگویم که تو کیستی

بگو دوست تو کیست، من بگویم تو چه کسی هستی. با چه کسانی می نشینی؟ با چه کسانی بیشتر سروکار داری؟ تو همانی می شوی. نمی شود آدم رنگ و بوی دوستش و همراهش را نگیرد.

تأثیر محیط و رسانه

نمی توانم بگویم من می آیم مجلس امام حسین (علیه السلام)، اینجا برای امام حسین (علیه السلام) گریه می کنم، می روم با دوستان حرف های دیگری می زنیم. خب، نه! مجلس امام حسین (علیه السلام) اثر خودش را می گذارد، ولی وقتی من رفتم در جمع دیگر، آن هم اثر خودش را می گذارد.

حالا آن زمان که سعدی این حرف را می زد، فقط دوستان بودند که تأثیر می گذاشتند. الان بیشتر از دوستان، آن چیزهایی است که ما با آنها سر و کار داریم: فیلم هایی که ما می بینیم، کانال هایی که عضو هستیم، صفحه هایی که دنبال کردیم.

وقتی من با یک چیزی دائم سر و کار داشتم، این تأثیرش را من خود به خود و ناخودآگاه می گیرم. حواسم نیست. مگر در زغال فروشی حواسم است؟ می آیم بیرون، نگاه می کنم، می بینم این لباس سیاه شده، دستم سیاه شده، صورتم سیاه شده، حواسم نبود. در مغازه عطر فروشی هم که یک مدت بودم، می آیم بیرون، همه می گویند بوی عطر می دهی، من حواسم نبود، بویش را گرفتم.

روح و روان من در محیطی که هستم، تأثیرش را می گیرد. و خوشا به حال آن کسی که سعی می کند با بهترین های عالم باشد، با خوشبوترین عطرهای عالم باشد، آن هم کسانی که اصلاً دنبال بهانه اند برای اینکه ما را خوشبو کنند، ما را نورانی کنند.

داستان همسایه ابوبصیر

در اصول کافی حدیثی نقل شده که ابوبصیر، از اصحاب امام صادق (علیه السلام)، می گوید: من در کوفه یک همسایه ای داشتم. این در حکومت یک سر و سرّی پیدا کرد و یک پولی گیرش آمد. این پول حرام که بیاید در زندگی آدم، تأثیرش را می گذارد. این پول حرام باید حرام خرج بشود. این هم افتاد در کار فساد و مجلس های گناه.

هی من رفتم به او می گفتم: پدرجان، حیف است، نکن، این کارها چیست؟ گوشش بدهکار نبود. یک بار رفتم حسابی نصیحتش کردم. گفت: چه کار کنم؟ افتادم در این خط، دیگر از ما گذشته. گفتم: نه، نکن اینطوری. گفت: ببین، فقط این امام صادق که تو می روی پیشش، به او بگو، بلکه آن یک کاری برایم بکند. ابوبصیر می گوید: من رفتم حج، یادم بود این جریان این بنده خدا را به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم. گفتم: آقا، این همسایه ما یک چنین چیزی گفت که من به شما بگویم.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: ابوبصیر، رفتی کوفه، از طرف من سلام به او برسان. بگو امام صادق گفت: بیا یک معامله کنیم. تو دست از این کار بردار، من بهشت را تضمین می کنم. به کارهای دیگری هم اصلاً کاری ندارم.

می گوید: من برگشتم کوفه، این آمد دیدار من. به او گفتم: بنشین. همه که رفتند، گفتم: من جریان تو را به امام صادق (علیه السلام) گفتم، امام صادق اینطوری گفت. گفت: یعنی من فقط همین کارم را ترک کنم، بهشتی ام؟ خیلی اوضاع من خراب است. گفت: امام صادق گفت. یک دفعه حالش دگرگون شد، بلند شد و رفت.

بعد چند روز پیغام فرستاد برای من، گفت: بیا. رفتم، دیدم پشت در خانه اش ایستاده. می گوید: ببین، من لباس به تنم نیست. من هرچه از مال حرام داشتم، همه را دادم رفت، لباسم دیگر ندارم. من تصمیمم را گرفتم.

ابوبصیر می گوید: من رفتم با دوستان برایش لباس تهیه کردیم، کمی به او رسیدگی کردیم. بعد چند روز به من پیغام داد، رفتم سر به او می زدم، دارو برایش می بردم، ولی خب هر روز حالش بدتر می شد. تا اینکه یک روز بالا سرش نشسته بودم، از حال رفت، به هوش آمد، چشمش را باز کرد، گفت: ابوبصیر، امام به وعده ای که داده بود وفا کرد. این را گفت، چشمش را بست و از دنیا رفت.

ابوبصیر می‌گوید: من سال بعد رفتم حج. بعد از حج رفتم خدمت امام صادق (علیه‌السلام)، رفتم منزل امام صادق در مدینه. در حیاط بودند، هنوز وارد منزل نشده بودند. یک پایم در حیاط بود، حالا به خیال خودش که می‌خواست برود مثلاً این خبر را به امام صادق بدهد، صدای امام صادق را از داخل خانه شنیدم که گفت: ابوبصیر، ما به وعده‌ای که به دوستت دادیم عمل کردیم.

ببینید، با امام حسین (علیه‌السلام) بودن، فقط یک تصمیم بود، یک معامله بود: حسین جان، من می‌خواهم دیگر با شما باشم. هر چیز دیگری که شما دوست ندارید را من می‌گذارم کنار. هر جمع دیگری که شما دوست ندارید، دیگر نمی‌روم. آنها خیلی باوفا هستند، خیلی دستگیر هستند.

۱۰- زندگانی و مرگ اهل‌بیتی

در شب‌های گذشته، به لطف خدا، جملات متعددی از زیارت عاشورا را با هم مرور کردیم و با گوشه‌ای از عظمت زیارت عاشورا، پیام زیارت عاشورا و سازندگی زیارت عاشورا آشنا شدیم. فهمیدیم که این زیارت که به ما توصیه شده، سعی کنیم با آدابش آن را بخوانیم، و ثواب و درجات محیرالعقولی که برای کسی که امام حسین (علیه‌السلام) را در روز عاشورا با این زیارت خطاب بکند و زیارت کند بیان شده، به خاطر معرفتی است که در این جملات نهفته است.

توصیه شده این زیارت را مداومت کنیم، نه فقط در دهه محرم، نه فقط در عاشورا، بلکه سعی کنیم در طول سال با آن انس داشته باشیم. به خاطر این است که این زیارت برای کسی که با آن انس می‌گیرد، یک نزدیک شدن روحی، یک نگاه حسینی، یک محبت و عشق خدایی در دلش می‌جوشاند.

یکی از دعاهایی که در زیارت عاشورا از خدا درخواست می‌کنیم و به عنوان خواسته و دغدغه خودمان با خدا در میان می‌گذاریم، این است:

اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَايَ مَحْيَا مُحَمَّدٍ وَ اَلِ مُحَمَّدٍ وَ مَمَاتِيْ مَمَاتَ مُحَمَّدٍ وَ اَلِ مُحَمَّدٍ

«خدایا حیاتم را حیات [آمیخته به عشق] محمد و خاندان محمد، و مرگم را مرگ [در حال شیفتگی به] محمد و خاندان محمد قرار ده.»

از خدا می‌خواهیم: خدایا، زندگی ما زندگی حسینی باشد، زندگی اهل‌بیتی باشد، مرگ ما هم مرگ حسینی و اهل‌بیتی باشد.

ریشه قرآنی محیا و ممات

این کلمات «محیا و ممات» دوبار در قرآن تکرار شده است. یکی در سوره انعام که می‌فرماید:

﴿قُلْ اِنَّ صَلَاتِيْ وَنُسُكِيْ وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِيْ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ * لَا شَرِيْكَ لَهُ وَبِذَلِكَ اُمِرْتُ وَاَنَا اَوَّلُ الْمُسْلِمِيْنَ﴾ (الانعام: ۱۶۲ و ۱۶۳)

بگو: «بی‌تردید نمازم و عبادت‌هایم و زندگی‌ام و مرگم از آن خداست، خداوندگار جهانیان. که شریکی ندارد؛ و به همین دستور یافته‌ام و من نخستین فرد از تسلیم‌شدگانم.»

به ما یاد می‌دهد که بگوییم: محیای من محیای خدایی است، نماز من، عبادت من، زندگی من، مرگ من، همه‌اش برای خداست و هیچ شریکی هم برای خدا در زندگیم قرار نمی‌دهم.

این کلمه «محیا» را معنی کرده‌اند به زندگی و حیات، و «مات» را هم به موت. ولی خدا می‌توانست بگوید حیات و موت، چنان که در آیات دیگر هم گفته:

﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ (الملك: ۲)

«همان که مرگ و زندگی را پدید آورد تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید.»

چرا در سوره انعام می‌گوید محیا و مات، نمی‌گوید حیات و موت؟ به خاطر اینکه خیلی فرق هست بین محیا و بین حیات.

حیات یعنی زندگی: من یک زمانی به دنیا می‌آیم، تا زمانی هم که نمردم دارم زندگی می‌کنم. ولی محیا یعنی چگونگی زندگی. حیات یک ظرف است که در آن هر چیزی می‌شود ریخت. زندگی ما یک ظرفی است که با هر چیزی می‌توانیم پُر کنیم.

همه ما مثل هم حیات داریم: یک روزی به دنیا می‌آییم، یک روزی هم می‌رویم. همه انسان‌ها حیاتشان مثل هم است، ولی محیای آنها مثل هم نیست.

بله، آن کسی که فکر می‌کند همه می‌آیند، می‌روند، مثل هم زندگی می‌کنیم، تمام می‌شود، خب برای زندگی‌اش برنامه خاصی هم ندارد. به قول خیام می‌گوید:

چون آمدنم به من نبود روز نخست / وین رفتن نامراد عزمی است درست

بله، با آن نگاه کسی نگاه بکند، می‌گوید: آقا، من که با اختیار خودم نیامدم. مگر من گفتم مرا خدا خلق کند؟ مگر من گفتم زنده شوم؟ یک کسانی دیگر تصمیم گرفتند، من زنده شدم، یک روز هم می‌میریم، تمام می‌شود. چرا؟ چون این حیات را می‌بیند.

بله، ولی حواسش نیست که هم محیای خودم اختیارش دست خودم است، هم مماتم اختیارش دست خودم است. اینکه من چطوری زندگی کنم، کاملاً در اختیار من است. و اینکه چطوری بمیرم، کاملاً در اختیار من است.

کاربرد دوم محیا و مات در قرآن این است که می‌فرماید:

﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾ (الجاثیه: ۲۱)

«آیا کسانی که مرتکب کارهای بد شده‌اند پنداشته‌اند که آنان را مانند کسانی قرار می‌دهیم که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند [به طوری که] زندگی آنها و مرگشان یکسان باشد؟ چه بد داوری می‌کنند.»

آن کسانی که دنبال کار زشت رفتند، در دنیا فکر می‌کنند زندگی و مرگ آنها مثل آنهایی که در زندگی‌شان کار خیر کردند و عمل صالح کردند. چه بد قضاوتی دارند! این در تاریخ نوشته شده که از آیاتی است که حضرت زینب (سلام الله علیها) در مجلس یزید و ابن زیاد برایشان خواند: شما فکر کردید دارید زندگی می‌کنید، تمام می‌شود، می‌رود. نه! یکسان نیست، این زندگی و مردن یکسان نیست.

هر کسی تعیین می‌کند چطور زندگی کند، و هر کس هر طوری زندگی کرد، همان طور می‌میرد.

رابطه محیا و ممات

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمودند:

كَمَا تَعِيشُونَ تَمُوتُونَ وَ كَمَا تَمُوتُونَ تُبْعَثُونَ وَ كَمَا تُبْعَثُونَ تُحْشَرُونَ

«همانگونه که زندگی می‌کنید، می‌میرید، و همانطور که می‌میرید مبعوث می‌شوید، و همانگونه که مبعوث می‌شوید، محشور خواهید شد.»

به قول مولوی:

مرگ هر یک ای پسر هم‌رنگ اوست / پیش دشمن دشمن و بر دوست دوست

هرکسی هر طور زندگی بکند، همان طور می‌میرد.

این جمله‌ای که از مرحوم دکتر شریعتی مشهور شده، بعضی‌ها می‌گویند: «خدایا، تو چگونه زیستن را به من بیاموز، من خودم چگونه مردن را خواهم آموخت.» به نظرم حرف دقیقی نیست. باید می‌گفت: خدایا، تو چگونه زیستن را به من بیاموز، من همان‌گونه خواهم مرد. اصلاً چگونه مردن هیچ معنایی جز چطور زندگی کردن ندارد.

انسان هر طوری زندگی کند، همان طور می‌میرد. و اصلاً مرگ آینه‌ای است که در برابر حقیقت و باطن زندگی ما قرار داده می‌شود. اگر زیبا زندگی کنیم، زیبا می‌میریم. اگر زشت زندگی کنیم، زشت می‌میریم.

فلسفه آفرینش در سوره ملک

چون محیا یعنی چطوری زندگی کردن، ممات یعنی چطوری مردن، چه چیزی بردن، چطوری رفتن، کجا رفتن، با چه اعمالی رفتن، با چه روحیاتی رفتن؛ این یعنی ممات.

خدا می‌فرماید: من شما را آفریدم برای اینکه شکل مردنتان را خودتان تعیین کنید. خیلی این نکته مهمی است. سوره ملک، و اصلاً جالب‌تر این است که خدا اول مرگ را ذکر می‌کند، بعد زندگی را. می‌گوید: من مرگ را آفریدم و زندگی را آفریدم:

﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ﴾ (ملک: ۲)

«همانکه مرگ و زندگی را پدید آورد تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید، و اوست ارجمند آمرزنده.»

من شما را آوردم در این دنیا و مرگ را آفریدم، اما برای تو انسان طوری طراحی کردم که تو زندگی کنی و همیشه زنده بودن بعد از مرگت را خودت بسازی.

معنای زندگی اهل‌بیتی

اگر اینها را ما به آن توجه کنیم، آن موقع وقتی در زیارت عاشورا از خدا می‌خواهیم که: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَايَ مَحْيَا مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» (خدایا، زندگی من زندگی پیغمبر و آل پیغمبر باشد)، خیلی مفهومش بزرگتر و بلندتر می‌شود.

یعنی چه زندگی من زندگی آنها بشود؟ اصلاً زندگی یعنی چه؟ زندگی یعنی بخوریم و بخوابیم و تفریح کنیم؟ این یعنی زندگی؟ یا زندگی یعنی تک تک انتخاب کردن‌های ما، اخم کردن‌های ما، خندیدن‌های ما، کمک کردن‌های ما، دغدغه‌های ما، دوستی‌های ما، دشمنی‌های ما؟ یعنی زندگی اینها. اینها است که شخصیت ما را می‌سازد، اینها است که ما را شکل می‌دهد، وجودمان را.

اگر کسی زندگی‌اش زندگی پیغمبر و آل پیغمبر شد، آن موقع دیگر دغدغه‌هایش، خواسته‌هایش و رفتارهایش، همه می‌شود مثل آنها. دوستی‌اش می‌شود مثل آنها.

به خاطر همین است که در زیارت عاشورا می‌گوییم:

يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي سَلِمْتُ لِمَنْ سَالَمَكُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

«یا اباعبدالله، من تسلیمم و در صلحم با کسی که با شما در صلح است، و در جنگم با هر کس که با شما در جنگ است تا روز قیامت.»

من با هر کسی که شما دوست باشید، دوستم. هرکسی که با شما خوب باشد، من با او خوب هستم. و هرکسی که با شما دشمن باشد، من با او دشمن هستم. چرا؟ چون زندگی من قرار است زندگی مثل شما باشد. می‌خواهم خودم را با شما تطبیق بدهم.

معیار سنجش زندگی اهل‌بیتی

این یک معیاری است که ما بخواهیم بسنجیم خودمان را که آیا زندگی ما زندگی آنها هست یا نیست. فقط هم این نیست که یک روز عاشورایی، یک جنگی در گرفته باشد، در آن جنگ یک سپاهی این طرف باشد، یک سپاهی آن طرف باشد، بعد حالا من بگویم ببینم من با یزیدی‌ها هستم یا با حسینی‌ها.

نه! اگر قرار است من زندگی‌ام زندگی امام حسینی باشد، معنی‌اش این است که در لحظه لحظه زندگی‌ام، در لحظه لحظه برخوردهایم، در انتخاب‌هایم، آنجا ببینم: الان در لشکر امام حسین (علیه‌السلام) هستم یا در لشکر یزیدی‌ها؟

آنها کسانی بودند که یک روشی داشتند در زندگی‌شان، یک منشی داشتند در زندگی‌شان. وقتی امام من کسی بود که اهل گذشت بود، من تا حال طرف را نگیرم ره‌ایش نمی‌کنم، در لشکر چه کسی هستم؟ با من بد کرد، حالش را می‌گیرم. هرچه هم می‌گویم گذشت، می‌گوید: آقا، او بد کرده، من گذشت کنم؟ ببخشید، اگر او بد نکرده بود، که دیگر گذشت معنی نداشت. چون او بد کرده، تو باید گذشت کنی.

امام من کسی است که اجازه نمی‌داد حتی به دشمنش کسی ناسزا بگوید، حرف زشت بزند. به دشمنش اجازه نمی‌داد کسی حرف زشت بزند. آن وقت من به دوستان فحاشی کنم، تا عصبانی شدم هرچه از دهانم درآمد بگویم، آن وقت بگویم من امام حسینی هستم؟

وقتی ما از خدا می‌خواهیم مثل او زندگی کنیم و مثل او بمیریم، یعنی واقعاً خواسته من این است. باور کنید، اگر خواسته ما این بشود، مستجاب می‌شود. خدا قول داده، تضمین کرده. خب، آن وقتی که دعایی که در زیارت عاشورا آدم بخواند، حتماً مستجاب می‌شود.

ولی به شرط اینکه بخواهیم، نه اینکه بخوانیم. دعا را باید خواست، نباید خواند. یعنی دعا بشود خواسته من. من از خدا التماس می‌کنم، می‌خواهم مثل حسین (علیه‌السلام) زندگی کنم. آن موقع وقتی این شد، آنها می‌پذیرند، در این صورت مستجاب می‌کند، در این صورت شفیع می‌شوند، واسطه می‌شوند.

داستان علی بن یقطين

آن قصه علی بن یقطين را همه شنیده‌اید حتماً، ولی به نظرم یادآوری آن خیلی خوب است تا بفهمیم که وقتی می‌آییم مجلس امام حسین (علیه‌السلام)، انتظار امام از ما چیست.

علی بن یقطين از اصحاب امام صادق (علیه‌السلام)، با اجازه امام در کوفه در تشکیلات حکومت وزیر بود، جایگاه داشت، موقعیت داشت. رفتارهای او همه درست منطبق با خواست امام بود. هر سال می‌رفت حج، بعد می‌آمد مدینه خدمت امام صادق (علیه‌السلام).

یک سال آمد مدینه، خدمت امام رفت، دم در خانه گفت: بگوئید علی بن یقطين آمده. حضرت به او راه ندادند. هرچه اصرار کرد، گفت: آقا، من همیشه می‌آمدم، من یار امام صادق هستم، گفتند: امام راه نمی‌دهد. گفتند: نه، عذرخواهی کنید، راه نمی‌دهد.

فردا در کوچه‌ای امام صادق (علیه‌السلام) را دید، دوید رفت: یابن رسول‌الله، شما چرا من را راه ندادید به منزلتان؟ حضرت فرمودند: چرا؟ ابراهیم جمال، یک کارگر شتریان، آمده بود دم دفترت، حالا به تعبیر ما، راهش ندادی. من هم راه نمی‌دهم. گفت: راست می‌گویید، اشتباه کردم، معذرت می‌خواهم، چشم.

حضرت فرمودند: تا این کارگر، تا این ابراهیم از تو راضی نشود، نه من راه می‌دهم، نه خدا حج تو را قبول می‌کند، هیچ فایده ندارد. هرچه اصرار کرد، گفتند: نه. گفت: من اینجا مدینه، کوفه کجاست؟ چشم، برگشتم کوفه، درستش می‌کنم.

حضرت فرمودند: همین امشب برو دم بقیع، کسی هم متوجه نشود، یک اسب زین شده آنجا آماده است. این جریان را من از کافی دارم نقل می‌کنم، معتبرترین کتاب حدیثی شیعه. یک اسب، سوار اسب شو، هر جا رفت برو. گفت: چشم.

شب رفت دم بقیع، همان طوری که حضرت گفت، اسب آنجا بود. سوار اسب شد، اسب حرکت کرد، رفت خارج مدینه، یک دفعه به خودش آمد، دید کوفه است.

رفت، در خانه ابراهیم در زد. ابراهیم آمد، گفت: جناب علی بن یقطین، شما کجا؟ خانه فقیر بیچاره‌ها کجا؟ گفت: ابراهیم، اجازه بده بیایم داخل، کار مهمی دارم با تو. گفت: بفرمایید.

گفت: ابراهیم، مولای من، امام زمان من، من را به خاطر تو راه نداده، گفته تا تو از من راضی نشوی، من را راه نمی‌دهد. گفت: آقا، حلال است، عیب ندارد، پیش آمده. گفت: نه، ببین، یک خواهشی دارم از تو. این فرش را بزن کنار، من صورتم را می‌گذارم روی خاک، تو کفشت را بپوش، با کفش پایت را بگذار روی صورت من تا من ادب بشوم.

گفت: آقا، نفرمایید، آقا، حلال کردم، بفرمایید، تمام شد، رفت. گفت: نه، فایده ندارد، خواهش می‌کنم از تو. گفت: چشم.

صورتش را گذاشت روی زمین، به این کارگر گفت: با کفش پایت را بگذار روی صورت من. گذاشت. گفت: نگه دار. بعد گفت: خدا شاهد باش، من جبران کردم. بعد تشکر کرد از او، آمد سوار اسب شد. اسب آمد بیرون کوفه، یک دفعه نگاه کرد، دید مدینه است. آمد، امام پذیرایی‌اش کردند، پذیرفتند او را.

۱۱- انتقام خون خدا

به لطف خداوند متعال و عنایت مولایمان حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام)، توفیق داشتیم در شب‌های گذشته فرازهایی از زیارت نورانی عاشورا را مرور کنیم و با درس‌ها و آموزه‌ها و نکته‌های بسیار ارزشمندی از این زیارت نورانی بیشتر آشنا شدیم.

امشب چند نکته از نکته‌هایی که بیشتر جنبه ابهام و سؤال دارد برای کسانی که با توجه به معنا زیارت می‌خوانند، بیان می‌کنیم. کسانی که فقط الفاظ را می‌خوانند و رد می‌شوند، طبیعی است برایشان سؤال به وجود نمی‌آید. ولی کسی که دوست دارد بداند چه می‌گوید، معمولاً با ابهام‌ها و سؤالاتی مواجه می‌شود.

سؤال درباره انتقام

یکی از سؤالاتی که درباره زیارت عاشورا معمولاً مطرح می‌کنند این است: ما در زیارت عاشورا حداقل دو بار از خدا می‌خواهیم که به ما توفیق انتقام گرفتن از خون حسین (علیه السلام) و یارانش را بدهد، و خدا به ما توفیق بدهد که در رکاب امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) طالب خون حسین (علیه السلام) باشیم.

ممکن است برای بعضی‌ها این سؤال و ابهام به وجود بیاید که: چرا شما انتقام را ترویج می‌کنید؟ حالا یک اتفاقی بوده ۱۴۰۰ سال پیش افتاده، ما هم ناراحتیم از اینکه آن زمان این کار زشت اتفاق افتاد، اما الان سخن از انتقام گفتن چه معنی دارد؟ چه جایی دارد؟ الان سخن از دوستی، محبت، گذشت، صفا، صمیمیت و انسانیت باید گفت. انتقام برای چه؟

بعد هم، مگر الان آنهایی که امام حسین (علیه السلام) را به شهادت رساندند و ظلم کردند — که لعنت خدا بر آنها باد — خب، ما یک جلسه مفصل درباره لعن صحبت کردیم. مشخص شد که لعن معنی‌اش بی‌ادبی و ناسزا نیست، بلکه ابراز براءت و نفرت از کار زشت ظالمان است. خب، ما این را قبول کردیم. ما آنهایی که آن زمان چنین ظلم بزرگی کردند، آنها را لعن می‌کنیم و از آنها بیزار می‌جوییم و راه خود را از آنها جدا می‌کنیم.

ولی الان دیگر صحبت از انتقام، معنی‌اش چیست؟ الان که نیستند که ما از آنها انتقام بگیریم.

معنای ثار الله

برای پاسخ به این سؤال، یک اصطلاح دیگر در زیارت عاشورا را بررسی می‌کنیم که ارتباط پیدا می‌کند: تعبیر «ثارالله»:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ثَارَ اللَّهِ وَابْنَ ثَارِهِ

«سلام بر تو ای خون خدا و فرزند خون خدا.»

اصلاً «ثارالله» یعنی چه؟ ثار در عربی خیلی بحث روی آن است در کتاب‌های لغت. لغت‌شناسان می‌گویند: ثار به معنای خون، خونخواه و کسی است که ما دنبال خون او و خونخواهی او هستیم. به هر سه معنا به کار می‌رود در عربی.

خون کسی را که بریزند، می‌گوییم ثار آن ریخته شد. کسی اگر مطالبه کند خون کسی را — یعنی کسی کشته شده و من دنبال این هستم که حقش گرفته شود و انتقام از آن قاتل گرفته شود — من هم می‌شوم ثار آن فرد. و آن فردی هم که دارم دنبال خونخواهی او می‌روم، عرب به او هم چنین کلمه‌ای را اطلاق می‌کند. حالا «ثارالله»: خون خدا یعنی چه؟ اول، خدا که خون ندارد، معنی ندارد بگوییم خون خدا. مسلماً اینجا «ثارالله» وقتی به خدا نسبت داده شده، یک چیزی مثل یدالله است، مثل بیت‌الله است.

وقتی ما می‌گوییم خانه خدا، مگر خدا خانه دارد؟ نه! ما داریم نسبت می‌دهیم این خانه را به خدا. یعنی یک ارتباطی هست بین این خانه و خدا، یک شرافتی خدا به این خانه داده شده، اینجا خانه خدا، یک تقدسی داده، وگرنه خدا که خانه ندارد.

حتی قرآن می‌گوید «نَاقَةَ اللَّهِ»: شتر خدا. آن شتری که صالح (علیه‌السلام) از کوه بیرون آورد به عنوان معجزه. خدا می‌گوید: «نَاقَةَ اللَّهِ»: شتر خدا. خدا که شتر ندارد. یعنی این شتری که خدا به آن شرافت داد، تقدس داد، به عنوان یک معجزه نشان داده شد.

ما امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را می‌گوییم یدالله. در قرآن هم به کار رفته: ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ (دست خدا بالای همه دست‌هاست). خدا مگر دست دارد؟ نه! دست خدا یعنی کنایه از قدرت خدا.

وقتی هم می‌گوییم «ثارالله»: خون خدا، خب اینجا یعنی کنایه از خونی که این خون ارتباط به خدا پیدا کرده، شرافت الهی پیدا کرده، خدا به آن نظر دارد. یا به آن معنای دوم: خونی که خدا طالب اوست، خدا منتقم اوست، خدا دنبال احقاق حق اوست.

انتقام در قرآن

خدا منتقم است. ۱۳ بار در قرآن صفت انتقام برای خدا به کار رفته است:

﴿إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ﴾ (سجده: ۲۲)

«خدا می‌گوید: ما از مجرمان انتقام می‌گیریم.»

﴿إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ﴾ (ابراهیم: ۴۷)

«که خدا شکست‌ناپذیر انتقام‌گیرنده است.»

خدا با عزت و با صلابت و انتقام‌گیرنده است. خدا انتقام می‌گیرد. یعنی چه؟ خدا انتقام می‌گیرد یعنی چه؟
خدا طالب خون حسین (علیه‌السلام) است یعنی چه؟

یعنی اینکه خدا نسبت به ظلم و ستم و بدی و شرارت بی‌تفاوت نیست. خدا عادل است. خدا خوب و بد
برایش یکسان نیست. خدا از حق مظلوم دفاع می‌کند. ظالم را مجازات می‌کند. انتقام یعنی این. انتقام اگر
معنایش این باشد، چیز خوبی است.

تفاوت گذشت از حق شخصی و حق خدا

ممکن است بگویید: پس چرا به ما گفتند که «لذتی که در عفو هست در انتقام نیست»؟ چرا این همه به
ما توصیه کردند که گذشت کنید، دنبال انتقام نباشید؟ اما رسید به خدا و به امام حسین (علیه‌السلام) و به
قاتلان امام حسین (علیه‌السلام)، می‌خواهید دم از انتقام بزنید؟ آن هم الان بعد از ۱۴۰۰ سال؟

انتقامی که گفتند خوب نیست، یا حداقل توصیه کردند — گرچه گفتند آنجا هم حق شماست انتقام بگیرید؛
اگر کسی به شما ستم کرد، حق شماست شما قصاص کنید، این حق را که کسی نمی‌تواند بگیرد — ولی خیلی
توصیه کردند، قرآن هم توصیه کرده: گذشت کنید، انتقام نگیرید.

از چه چیزی انتقام نگیرید؟ از حق شخصی خودتان.

آیا اگر یک کسی به یک کسی دیگری ظلم کرده باشد، یک نفر از راه برسد و بگوید: آقا، من گذشت کردم،
شما دیگر برو؟ می‌گوید: نه، ببخشید، شما گذشت کردید، حق من است، تو گذشت می‌کنی.

آنجا می‌گویند: آقا، شما اگر از حق خودت گذشت کنی، این خیلی خیلی ارزش دارد. اما از حق دیگران و از حق خدا؟

حق خدا یعنی چه؟ معنی‌اش این نیست که حالا خدا، نعوذبالله، یک موجودی است سختگیر، بی‌گذشت. نه! خدا که بارها بارها گفته غفور است، رحیم است، مهربان است، باگذشت است. حق خدا یعنی اینکه خدا راضی به ادامه پیدا کردن ظلم و ستم نیست.

گذشت از حق خدا یعنی اینکه یک کسی بگوید: آقا، دارد ستم می‌کند، ظلم می‌کند، حق مردم این دارد می‌خورد، رهایش کن، بگذار بخورد. نه! یعنی چه بگذار بخورد؟

آنجایی که گفتند گذشت کنید، یعنی اینکه گذشت تو اتفاقاً باعث ترویج خوبی‌ها می‌شود. وقتی من گذشت می‌کنم، آن فرد شرمنده می‌شود. گذشت من باعث می‌شود که دیگران هم درس بگیرند، بروند به سمت خوبی‌ها.

ولی یک کسی که من می‌بینم اگر از او گذشت کنم، ستمش را بیشتر می‌کند، ظلمش را بیشتر می‌کند، آنجا گذشت معنی دارد؟

ترحم بر پلنگ تیز دندان / ستمکاری بود بر گوسپندان

آنجا دیگر گذشت معنی ندارد. آنجا باید انتقام گرفت. انتقام یعنی این: یعنی جلوی ظلم، جلوی بدی، جلوی ستم، جلوی پرویی افراد باید ایستاد.

انتقام خون حسین (علیه‌السلام) امروز!

نکته دوم: آقا، شما می‌گویید من می‌خواهم انتقام خون امام حسین (علیه‌السلام) را بگیرم، بعد از ۱۴۰۰ سال؟

من اگر فهمیدم که معنی انتقام یعنی ایستادن جلوی ظلم، جلوی ستم، معنی‌اش این است که من همچنان امروز هم می‌خواهم جلوی ستم بایستم. این یعنی انتقام خون حسین (علیه‌السلام).

چنانکه بعضی‌ها می‌گویند: آقا، شما چرا لعنت می‌کنید بنی‌امیه را تا روز قیامت؟ خب، بچه‌های آنها چه گناهی کردند که شما لعنتشان می‌کنید؟ بنی‌امیه آن زمان آدم‌های بدی بودند، نسل آنها الان از کسانی آمدند،

من چه می‌دانم آدم خوبی است یا آدم بدی، اینها را برای چه باید لعن کنم؟ بگویم نسلشان تا قیامت خدا لعنتشان کند؟

بنی‌امیه یک اصطلاح سیاسی است، نه یک اصطلاح شجره‌نامه‌ای. زیارت عاشورا یک موضع‌گیری سیاسی است. بنی‌امیه یعنی خط ظلم و ستم بر اهل بیت (علیهم‌السلام).

حالا اگر کسی سید هم باشد، فرزند خود ائمه (علیهم‌السلام) باشد، در همان خط باشد، می‌شود در خط بنی‌امیه و من لعن می‌کنم. و اگر کسی فرزند یزید باشد، ولی به اهل بیت (علیهم‌السلام) خوبی کند، این دیگر جزو بنی‌امیه نیست و من او را لعن نمی‌کنم.

در مسئله انتقام هم همین است. به قول مولوی:

رگ رگست این آب شیرین و آب شور / در خلایق می‌رود تا نفخ صور

این دو رگه: آب شیرین و آب شور، حق و باطل، ظالم و مظلوم، تا قیامت ادامه دارد. آدم باید موضعش در زندگی موضع حق‌طلبی باشد، هیچ وقت با هیچ ستمگری همراه نباشد.

حالا ما در جریانات سیاسی و قدرت و حکومت و این طرف و آن طرف نیستیم، شاید برایمان خیلی مسئله همراهی با ظلم و ستم مطرح نباشد. ولی از خودمان که می‌توانیم شروع کنیم، از خانواده خودمان که می‌توانیم شروع کنیم، از بین دوستانمان می‌توانیم شروع کنیم.

وقتی که من ببینم دوستم دارد در حق یک کسی ناحقی می‌کند و من سکوت کنم، هیچ چیزی نگویم، الان چکار دارم می‌کنم؟ دارم با ستم همراهی می‌کنم. دیگر من هم شریکم. چون این همشهری من است، چون این دوستم است، چون این فامیل من است، چون در جناح من است، من در مقابل ستمش سکوت می‌کنم، تأیید هم می‌کنم، توجیه می‌کنم. این کارش از همین‌جا شروع می‌شود.

خلاصه معنای خونخواهی

پس یک مسئله، مسئله خونخواهی است که «ثار الله» که می‌گوییم یعنی خدا خون‌خواه حسین (علیه‌السلام) است.

یا اگر به آن معنای اول خون بگیریم، یعنی خون حسین (علیه السلام) این قدر شرافت پیدا کرده، جنبه خدایی پیدا کرده، متصل به خدا شده، که همان طور که این حیات به دین، جریان حق و حقیقت به خدا وابسته است، مثل یک خون در رگ های حق و حقیقت و در رگ های الهی بودن، در جریان است.

وقتی من طلب انتقام می کنم و دائم این را تکرار می کنم که: حسین جان، من دنبال انتقام گیری از دشمنان شما هستم، یعنی: حسین جان، من تا آخر در خط حق طلبان هستم، با هیچ ظالمی همراهی نمی کنم. و چون می دانم که فرزند شما، مهدی شما، خواهد آمد برای حق طلبی، برای احیای حق، برای حمایت از ستم دیده های عالم، من در خط او، در لشکر او خواهم بود و از خدا می خواهم با او باشم. و هر دشمنی از دشمنان او را که با او بجنگم، دارم از دشمنان شما انتقام می گیرم.

معنای صحیح سجده زیارت عاشورا

این عبارت آخر زیارت عاشورا که در سجده زیارت عاشورا می خوانیم، این هم یکی از جمله هایی است که ابهام دارد و سؤال ایجاد می کند:

اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ ؛ حَمْدُ الشَّاكِرِينَ لَكَ عَلَى مُصَابِهِمْ

خیلی ها می گویند: اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدُ الشَّاكِرِينَ لَكَ عَلَى مُصَابِهِمْ. بعد چون این طوری می خوانند، معنی اش یک چیزی می شود که سؤال ایجاد می کند.

متأسفانه من از خیلی از ترجمه های زیارت عاشورا و حتی شرح های زیارت عاشورا را دیدم اشتباه معنی شده. بعد هم آن وقت این اشتباهی که معنی کردند، شروع می کنند به توجیه کردن.

چون این طور دومی، معنی اش این می شود که: خدایا، من تو را شکر می کنم همان طوری که شاکران تو را شکر می کنند. چه چیزی را شکر می کنند؟ «لَكَ عَلَى مُصَابِهِمْ»: به خاطر مصیبت هایی که به امام حسین (علیه السلام) و اهل بیتش وارد شده.

بعد آن وقت شروع می کنند به توجیه کردن که یعنی چه ما به خاطر مصیبت هایی که به امام حسین (علیه السلام) وارد شده، خدا را شکر می کنیم؟ خدا را شکرت که به امام حسین (علیه السلام) مصیبت وارد شده؟ بعد دیدم توجیه می کنند در این شروح که یعنی اینکه ما در همه حال شاکر خدا هستیم، این مصیبت هم در آن کلی هدایت آمده، کلی برکت.

نه! به نظرم اگر جمله را درست بخوانیم، معنی اش درست می شود:

«اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ»: خدایا، شکرت. «حَمْدُ الشَّاكِرِينَ لَكَ عَلَى مُصَابِهِمْ»: آن گونه ای که هر مصیبت دیده ای در حال مصیبت هم تو را شکر می کند.

ببینید الان معنایش چقدر قشنگ تر شد! نه اینکه: خدایا، تو را شکر می کنم به خاطر اینکه مصیبت به امام حسین (علیه السلام) وارد شد. بلکه: تو را شکر می کنم شکر کردن آن شاکرینی که این قدر شاکرند که در مصیبت ها هم باز شکر می کنند.

حالا برای چه چیزی من شکر می کنم؟ «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى عَظِيمِ رَزِيَّتِي»: خدایا، شکر که من خیلی مصیبت امام حسین (علیه السلام) برایم سنگین بود. این نعمت است برای من، این مصیبت سنگین بود.

نه اینکه: خدایا، شکرت که مصیبت به امام حسین (علیه السلام) سنگین وارد کردی. نه! خدایا، من شکر می کنم که لیاقت داشتم، مصیبت امام حسین (علیه السلام) برای من سنگین بود، من عزاداری کردم برای امام حسین (علیه السلام)، من اشک ریختم برای امام حسین. خدایا، شکرت!

خیلی شکر دارد. درست است مصیبت، گریه، اندوه، غصه و اینها چیزی نیست که آدم همیشه همین طوری طالبش باشد. ولی غصه امام حسین (علیه السلام) خوردن، خیلی قیمت دارد. آدم باید طالبش باشد. چون نشان دهنده انسانیت است، نشان دهنده حق طلبی است.

یعنی: خدایا، شکرت که من نسبت به ظلم و ستم به بندگان خوبت بی تفاوت نیستم. خدایا، شکرت که این معرفت را به من دادی. من در برابر این ستم بزرگی که شد، غصه می خورم، بی رگ نیستم. شروع نمی کنم به توجیه که می گویند: آقا، ۱۴۰۰ سال پیش گذشت، الان مصیبت های مردم را بنشین برایش گریه کن.

بله، من الان هم برای مصیبت های مردم گریه می کنم، ولی با معرفت گریه می کنم. اتفاقاً گریه برای امام حسین (علیه السلام) دل من را زنده می کند تا در برابر هر ستمی حساس باشم. مصیبت های امروز مردم هم برایم سنگین می شود.

خدایا، شکرت که به ما توفیق دادی در این مجلس شرکت کردیم. در این سجده زیارت عاشورا، بعد از این شکری که می کنیم، یک پشت بندی هم دارد:

اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي شَفَاعَةَ الْحُسَيْنِ يَوْمَ الْوُرُودِ وَ ثَبِّتْ لِي قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَيْنِ وَ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ

«خدایا، شفاعت حسین (علیه‌السلام) را در روز ورود (به پیشگاهت) روزیم گردان، و در نزد خودت جایگاه استوار و راستین (پایگاه صدق) را برایم با حسین (علیه‌السلام) و یاران حسین برقرار ساز.»

خدایا، ثبات قدم بده به من. حالا که آمدم مجلس امام حسین (علیه‌السلام)، حالا که رنگ و بوی امام حسینی گرفتم، دیگر در زندگی‌ام ثبات داشته باشم، در این خط باشم، امام حسینی زندگی کنم.

